

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال هشتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۱

صص ۱۹۱-۱۵۳

تبیین عوامل و اهداف اتحاد استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه

دکتر علی اکبر جعفری* - استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه مازندران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۱۷

چکیده

قدرت‌های بزرگ به‌منظور تأمین منافع ملی و نیز تسلط بر مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جهان، با قدرت‌های منطقه‌ای متحد می‌شوند. ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک قدرت بین‌المللی با اسرائیل در منطقه ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خاورمیانه دارای اتحاد منحصر به‌فرد می‌باشند، به‌گونه‌ای که این مسئله به‌عنوان یکی از موضوعات بحث‌برانگیز در روابط بین‌الملل تبدیل شده است. در مقاله حاضر در پاسخ به ماهیت و چرایی روابط گام به گام آمریکا و اسرائیل و تبدیل آن به روابط ویژه، سه متغیر و فرضیه مورد بررسی قرار گرفت: پیشینه تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک؛ و نیز تأثیر گروه‌های لابی یهودی بر تصمیمات سیاست خارجی آمریکا، به‌عنوان فرضیه‌های رقیب و با استناد به موارد گواه نشان داده شده است که این مؤلفه‌ها به‌تنهایی نمی‌توانند پاسخ منطقی و قانع‌کننده به چرایی روابط منحصر به‌فرد میان آمریکا و اسرائیل تلقی شوند. بنابراین، فرضیه اصلی تحت عنوان «منافع استراتژیک مشترک» که براساس نظریه نئورئالیسم در شاخصه‌های مختلف سیاسی و نظامی تدوین شده است، نشان می‌دهد که «متحدان استراتژیک» در به حداکثر رساندن منافع ملی خود از روش‌های مختلف نرم‌افزاری، سخت‌افزاری و یا ترکیبی از آنها که اصولاً در تضاد با منافع دولت‌های خاورمیانه است، استفاده می‌کنند. همکاری تسلیحاتی دو کشور موجب شده است خاورمیانه هم‌اکنون بزرگترین مسابقه تسلیحاتی جهان را به‌خود اختصاص دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که میزان استحکام «اتحاد استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل» و «انشقاق و ناامنی میان کشورهای منطقه خاورمیانه» دارای ارتباط معناداری است. راهکار برای دولت‌های خاورمیانه جهت خروج از وضع موجود می‌تواند بر پایه استراتژی «موازنه تهدید» استوار شود. در نهایت، نقش ایران در شکل‌دهی به این رویکرد، با اهمیت ارزیابی شده است.

واژه‌های کلیدی: اتحاد استراتژیک، ژئوپلیتیک، خاورمیانه، آمریکا، اسرائیل.

* E-mail: A.jafari@umz.ac.ir

مقدمه

در اولویت‌بندی منافع و قدرت ملی و ابزارهای نفوذ جهانی، توان اقتصادی هر کشور مهمترین جایگاه را در نظام بین‌المللی به‌خود اختصاص داده است. در سده بیست و یکم توانمندی اقتصادی در سطح بین‌الملل و کنترل تولید و عرضه مصرف‌کالاهای اقتصادی از اهمیت بالایی برخوردار است. مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، منطبق بر مناطقی است که دارای منابع انرژی سرشار و تولید ناخالص هنگفت می‌باشد (Nami & Abasi, 2009: 46). از این‌رو، منطقه خاورمیانه به‌عنوان یکی از مناطق حائز اهمیت اقتصادی در جهان به‌حساب می‌آید. به‌دلیل اهمیت انرژی این منطقه در دنیای صنعت و نیز بازار فروش کالای صنعتی، توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به خود جلب نموده است (Akhbari & Ayazi, 2007:46).

ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرت هژمون پس از جنگ جهانی دوم، به‌دلیل جایگاه ژئوپلیتیک و نیز اهمیت ژئواستراتژیک منطقه خاورمیانه، قواعد و توزیع قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی را متحول ساخته است. در این مقطع، آمریکا در تعریف نظم جدید، منطقه خاورمیانه را بخشی از حوزه امنیتی و تأمین‌کننده منافع حیاتی خود قرار داد. اهمیت ژئواستراتژیک منطقه فلسطین که پیونددهنده شرق و غرب و حلقه اتصال سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا و نیز به‌عنوان پایگاهی به‌منظور کنترل بر کانال سوئز، اقیانوس هند، (اتحاد جماهیر شوروی) و نیز چاه‌های نفت منطقه حساس خاورمیانه محسوب می‌شود، توجه ایالات متحده را به‌خود جلب نمود. از این‌رو تأسیس دولت اسرائیل و حمایت آمریکا از این دولت براساس فهم و مصلحت سیاستگذاران، رؤسای جمهور و نخبگان سیاست خارجی این کشور آغاز شد. این سیاست براساس نظرسنجی‌های به‌عمل آمده، مورد تأیید مردم آمریکا نیز می‌باشد (Organiski, 1990: 27). نخستین گام‌های دولت آمریکا در اجرای سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود، تسهیل مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین و حمایت دولت هری ترومن از طرح تقسیم فلسطین به سه منطقه یهودی، فلسطینی و بی‌طرف یا بین‌المللی بود. طرح مزبور علی‌رغم مخالفت اعراب در ۲۹ نوامبر

۱۹۴۷ در سازمان ملل متحد به تصویب رسید.^۱ با تأسیس دولت اسرائیل در ۱۴ می ۱۹۴۸، ترومن، نخستین رئیس جمهور آمریکایی پس از جنگ سرد، اولین دولتی بود که اسرائیل را به رسمیت شناخت. در پی آن اولین جنگ اعراب - اسرائیل در ۱۵ می ۱۹۴۸ به وقوع پیوست. دیوید بن گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل در قهرمانی از خدمات آمریکا در تأسیس و استمرار دولت اسرائیل، اعلان نمود که: «اسرائیل برای همراهی با غرب - حتی در موقع بروز جنگ - آماده است. وی همچنین خواستار تجهیز یک نیروی نظامی برای حمایت از آمریکا در مقابل حمله احتمالی «شوروی» به این کشور شد. علاوه بر آن دولت اسرائیل خواستار پیوستن اسرائیل به طرح دفاعی - امنیتی غرب در خاورمیانه شد.» (Almasry, 2000: 158). بدین ترتیب دولت اسرائیل چه در طول جنگ سرد و چه در زمان پس از جنگ سرد، روابط همکاری‌جویانه ویژه‌ای با دولت آمریکا بویژه در منطقه خاورمیانه داشته است (Zunes, 2003). تاکنون آمریکا و اسرائیل در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی قراردادهای مهمی امضاء نموده‌اند (Bard, 2010) و براساس آن همکاری‌های ویژه‌ای بین آنها برقرار شده است. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر تاکنون عمق و گستره این نوع همکاری‌ها به‌طور فزاینده‌ای گسترش یافته است. بنابراین، در بیان مسئله تحقیق می‌توان گفت، روابط گام به گام اولیه آمریکا و اسرائیل به تدریج توسعه یافته و به روابط استراتژیک و ویژه تبدیل شده است. از نظر دولتمردان آمریکایی، دولت اسرائیل برای تأمین منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه «نقش حیاتی» ایفا می‌کند (Bard, 2010: 1). در سیاست خارجی آمریکا، اسرائیل به‌عنوان متحد قابل اعتماد و دولت باثبات در میان جزایری از دولت‌های بی‌ثبات منطقه خاورمیانه به حساب می‌آید. در نتیجه، واشینگتن و تل‌آویو در روابط چند دهه خود از «وضع موجود» بسیار راضی هستند و خواستار ادامه این روابط ویژه می‌باشند. اما مسئله حائز اهمیت این است که روابط ویژه و استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل تاکنون مسائل و مشکلات بنیادین برای دولت‌های اسلامی منطقه فراهم

۱- این طرح که در ابتدا توسط اسرائیل مورد استقبال قرار گرفته بود ولی بعداً به دلیل جنگهای اعراب و اسرائیل و توسعه‌طلبی این دولت، از پذیرش و اجرایی کردن آن خودداری کرده است.

ساخته است. در این مقاله تلاش می‌گردد ریشه‌های پیونددهنده روابط استراتژیک میان دو دولت که منجر به مداخله‌گرایی در امور دولت‌های اسلامی منطقه خاورمیانه شده است شناسایی گردد. این پیوند استراتژیک تاکنون توانسته است صلح و امنیت ملی دولت‌های اسلامی خاورمیانه را به مخاطره بیندازد.

این مقاله که مبتنی بر شناخت دقیق شکل‌گیری پیوند استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل است، این امکان را به سیاستمداران و دولت‌های منطقه خاور میانه از جمله جمهوری اسلامی ایران می‌دهد که این یافته‌های علمی را در تصمیمات سیاست خارجی، مورد توجه قرار دهند. همچنین مقاله حاضر به‌عنوان اثر انتقادی، به‌منظور رفع برخی از حلاء موجود در آثار و دیدگاه‌های گذشته (فرضیه دوم)، در پاسخ به سؤالات رایج، متغیرهای قانع‌کننده‌تری را مطرح می‌کند. از دیگر اهداف این پژوهش اثبات این واقعیت است که پژوهشگر برای دستیابی به حقیقت، به کثرت ادعاهای رایج بسنده نمی‌کند، بلکه توجه به یافته‌های مبتنی بر عقلانیت از اهمیت بالایی برخوردار است. با این رویکرد بهتر می‌توان در اتخاذ تصمیم‌گیری‌های استراتژیک آسیب‌پذیری‌های خود را به حداقل رساند.

سوالات تحقیق

مقاله حاضر دارای یک پرسش اصلی و چند پرسش فرعی است.

سوال اصلی: علت اصلی روابط ویژه و منحصر به فرد میان آمریکا و اسرائیل چیست؟

سوالات فرعی

- ۱- متغیر تاریخ، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک، تا چه حدودی در اتحاد آمریکا و اسرائیل مؤثر بوده است؟
- ۲- تأثیر لابی‌های یهودی در ایجاد روابط اتحادگونه میان دو دولت چگونه ارزیابی می‌شود؟
- ۳- چرا آمریکا با یک کشور کوچک واقع در قلب خاورمیانه روابطی برقرار نموده است که در نوع خود در تاریخ روابط بین‌الملل کم‌سابقه است؟
- ۴- چرا پس از فروپاشی شوروی و حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ عمق و گستره این روابط به‌طور

چشم‌گیری توسعه پیدا کرده است؟

۵- دو دولت از برقراری این روابط منحصر به فرد و بی‌نظیر چه اهدافی را دنبال می‌کنند و گستره این روابط در چه زمینه‌هایی است؟

فرضیات تحقیق

برای پاسخ به پرسش اصلی این مقاله سه فرضیه به شرح زیر طراحی شده است:
فرضیه اصلی: وجود منافع استراتژیک مشترک و متقابل در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی، به‌عنوان عامل محوری اتحاد و روابط ویژه میان آمریکا و اسرائیل به حساب می‌آید.

فرضیات فرعی

- ۱- پیشینه تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک، موجب اتحاد میان آمریکا و اسرائیل شده است.
- ۲- نفوذ لابی‌های یهودی در نهادهای تصمیم‌گیری آمریکا، موجب اتحاد میان آمریکا و اسرائیل شده است.

بررسی آثار

مجموعه آثار و تألیفات مرتبط به این مقاله، به‌طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱- تألیفاتی که به‌طور مستقیم به موضوع روابط آمریکا و اسرائیل می‌پردازند؛ ۲- آثاری که به‌طور موضوعی سیاست خارجی آمریکا، و یا اسرائیل، و یا تنها به بخشی از موضوع تحقیق حاضر پرداخته است. در این قسمت به بررسی برخی از این نوع آثار پرداخته می‌شود.

کتاب جانبداری: روابط سری آمریکا با اسرائیل (Green, 1984)، نوشته «استفن گرین»، دارای نه فصل و بر مبنای اسناد دست اول از مرکز اسناد ملی ایالات متحده آمریکا به رشته تحریر درآمده است. این اسناد حقایق نظیر، همکاری آمریکا با اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، همکاری‌های تسلیحاتی و هسته‌ای پنهانی، اقدامات امنیتی و اطلاعاتی سیا و موساد را دربارهٔ مناسبات پنهانی آمریکا و اسرائیل فاش می‌کند که مردم عادی از آن بی‌خبرند. وی برخی

از گزارش‌ها و اسنادی را بررسی می‌کند که توسط نویسندگان گزینش شده است. کتاب ایالات متحده آمریکا و دولت اسرائیل (Schoenbaum, 1993)، اثر «دیوید شتون بام»، دارای ۱۱ فصل است. وی در فصل اندیشه‌های واپسین این کتاب می‌پرسد، آیا ایالات متحده می‌تواند هم دوست اسرائیل و هم واسطه‌ای صادق میان یهودی‌ها و اعراب باشد؟ از نظر وی ماهیت و بقای اسرائیل در روابط آمریکا و اسرائیل دارای اهمیت خاصی است. هنر نوشتاری این کتاب برای مخاطبین به ظاهر بی‌طرفانه است، اما به نظر می‌رسد نگاه طرفدارانه او از اسرائیل مشهود است.

کتاب پیوند پرشور آمریکا با اسرائیل: از ۱۹۴۷ تا حال (Ball and B. Ball, 1992)، نوشته «جورج دبلیو. بال و دوگلاس بی. بال»، در ۱۵ فصل به رشته تحریر درآمده است. نویسندگان بر این باورند که ایالات متحده در قضیه اعراب و اسرائیل از اصول اساسی جورج واشینگتن فاصله گرفته است. توصیه رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۷۹۶ به ملت خود، براساس، اجتناب از «دلبستگی افراطی» و «نفرت طولانی» آمریکا در روابط با سایر ملل استوار بود. نویسندگان به دلیل بزرگ‌نمایی قدرت لابی‌های یهود در جامعه آمریکا، ارزش این اثر را کاهش داده است. مقاله «نگرشی به قدرت لابی یهود در آمریکا» (Weber, 2004)، نوشته «مارک وبر»، به همکاری‌های سیاسی و نظامی دولت آمریکا و اسرائیل می‌پردازد. نویسنده در این اثر تلاش نموده است، همانند اثر (Mearsheimer & Walt, 2006)، نقش یهودیان در جامعه آمریکا را بر تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی به شکل افراطی بیان کند. مهمترین ضعف این اثر آن است که استقلال نمایندگان کنگره و رئیس جمهور را در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی را نادیده می‌گیرد و به ماهیت تکثرگرای دموکراسی ایالات متحده توجه کمتری دارد.

نقطه تمرکز مقاله حاضر، سیاست خارجی آمریکا و اسرائیل را عمدتاً در منطقه خاورمیانه و از نظر زمانی سال‌های ۲۰۱۱-۱۹۴۸ با تأکید بر دهه‌های اخیر، مورد بررسی قرار می‌گیرد که پس از بررسی چارچوب نظری، طی دو مبحث فرضیه‌های فرعی و سپس فرضیه اصلی و در نهایت به نتیجه‌گیری و ارائه راهکارها، می‌پردازد.

چهارچوب نظری

در پژوهش حاضر نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم بهتر می‌توانند روابط میان آمریکا و اسرائیل را توجیه کنند. این دو نظریه علی‌رغم تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، در بسیاری از موضوعات مهم مشابهت‌هایی نیز دارند. برخی از این مشابهت‌ها و اشتراکات در موضوعاتی از قبیل دولت‌محوری، خردگرایی، اهمیت قدرت، اولویت موضوعات امنیتی (امنیت ملی و امنیت نظامی)، کم‌اهمیتی به نهادهای بین‌المللی (Moshirzade, 2009: 82-83)، آنارشی نظام بین‌الملل، نابرابری توزیع قدرت، موازنه‌قوا، اتحاد میان دولت‌ها برحسب ضرورت، استراتژی حفظ وضع موجود، اصل بقا، خودیاری، همکاری میان دولت‌ها، منافع ملی، بازدارندگی هسته‌ای و یا مسابقه تسلیحاتی و می‌باشند (Ghavam, 2004: 356-370).

از میان نظریه‌پردازان رئالیسم کلاسیک تدافعی «استفن والت»^۱ و درمیان نئورئالیست‌ها «کنث والتز» روابط و یا اتحاد میان آمریکا و اسرائیل را به‌نحو بهتری توجیه می‌کنند. «استفن والت» به‌عنوان یکی از مهمترین رئالیست‌های تدافعی^۲ نئوکلاسیک با بازنگری از نظریه موازنه قوا، نظریه «موازنه تهدید»^۳ را مطرح ساخته است. از نظر وی دولت‌ها در مقابل دولت‌هایی که منشأ بیشترین تهدید هستند، متحد می‌شوند. در این حالت دولت یا دولت‌های تهدیدکننده لزوماً جزء قوی‌ترین دولت‌ها نیستند. وی «تهدید» را افزون بر قدرت، ترکیبی از سایر عوامل نظیر توانایی‌های تهاجمی، قدرت نظامی، نزدیکی جغرافیایی و مقاصد تجاوزکارانه احتمالی می‌داند. منظور وی از تهدید صرفاً به میزان قدرت دولت‌ها بستگی ندارد بلکه برداشتی که دولت‌ها در روابط خود از تهدید دارند مدنظر می‌باشد. هرگاه دولت‌ها احساس کنند که موجودیت و یا منافع آنها از ناحیه سایر دولت‌ها با تهدید فوری روبروست، با اتحاد با یکدیگر، به موازنه در برابر آنها می‌پردازند (Waltz, 1987: 1-28).

«کنث والتز» در کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» با متمایز نمودن بین نظام، واحدها و

1- Stephen Walt

2- Defensive Realist

3- Balance of Threat

ساختارها معتقد است، هر نظام، از یک ساختار و واحدهای متعامل تشکیل شده است. ساختار مؤلفه‌ای نظام گستر^۱ می‌باشد که امکان تفکر نسبت به نظام به‌عنوان یک مجموعه، فراهم می‌سازد (Waltz, 1979: 71). بدین ترتیب از نظر والتز واحدها با تعامل با یکدیگر ساختار را شکل می‌دهند و با تشکیل یک مجموعه، رفتار دولت‌ها را معین می‌نمایند، لذا تغییر در ترتیب اجزاء^۲ موجب تغییر کل ساختار می‌گردد. هم ساختار و هم اجزاء مفاهیمی‌اند که با کارگزاران و کارگزاری در ارتباط‌اند اما با آنها یکی نیستند. ساختار قابل مشاهده نیست بلکه یک امر انتزاعی است، همانند نقش «نحو» در «زبان» قابل تبیین می‌باشد. گرچه کنت والتز از اهمیت ساختار بین‌المللی بحث می‌کند ولی معتقد است، دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی صحنه‌آرایی می‌کنند و «نمایش‌نامه‌هایشان» را به صحنه می‌آورند. این دولت‌ها به دلیل قدرتمندی‌شان هرگاه تشخیص دهند که این نمایش‌نامه‌ها برایشان مناسب نیست آن را تغییر می‌دهند (Waltz, 1979: 82-94). از نظر والتز این دولت‌ها هستند که برای به حداکثر رساندن قدرت‌شان همواره با دولت‌های دیگر همکاری می‌کنند و از این طریق استقلال‌شان را نیز محفوظ نگاه می‌دارند (Jakson & Sorenson, 2004: 75).

بدین ترتیب ما در تکامل نظریه سیستمی والتز، ائتلاف و اتحاد یک قدرت جهانی (ایالات متحده آمریکا)، با یک قدرت منطقه‌ای (اسرائیل) از یک سو و همکاری و منازعه دولت‌های منطقه‌ای (دولت‌های خاورمیانه) از سوی دیگر و تقابل این دو مجموعه با یکدیگر، مدلی از سیاست همکاری جویانه و منازعه‌آمیز میان واحدها و قطب‌ها در درون ساختار نظام بین‌الملل ارائه می‌نماییم. اما محور اصلی ما در پژوهش حاضر مجموعه روابط یک قدرت جهانی (آمریکا) و یک قدرت منطقه‌ای (اسرائیل) می‌باشد که در مجموعه نظام منطقه خاورمیانه نیز فعالیت می‌کنند.

در تحلیل سیستمی، هرگاه دولتی منافع و امنیت آن در خطر باشد (اسرائیل)، برای نجات و یا ازدیاد قدرت خود به یک قدرت برتر (ایالات متحده) نزدیک می‌شود و در مقابل دولت‌های

1- System –Wide Component

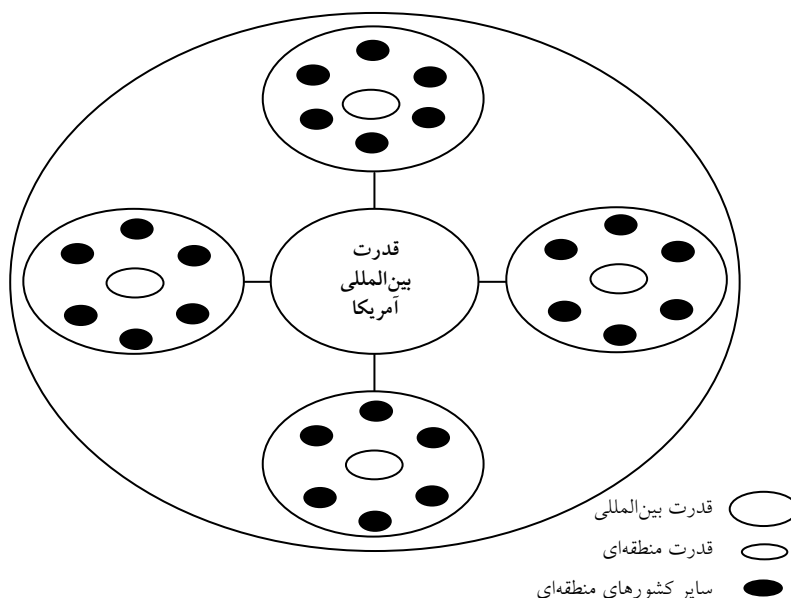
2- Arrangement of Units

عربي با يكدیگر اتحاد برقرار می‌کنند. آنگاه در منازعات منطقه‌ای (اعراب و اسرائيل) هیچ دولت متخاصمی جرأت مخالفت با آن کشوری که با قدرت برتر متحد گردیده است را نخواهد داشت و در صورت هرگونه تهدید و یا جنگ (جنگ‌های چهارگانه اعراب - اسرائيل^۱ و شبه‌جنگ‌ها) شکست را باید بپذیرد. از این‌رو، در تقابل با این اتحاد دولت‌های متخاصم (کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه)، مجبورند به یک قدرت بین‌المللی و یا روی آوردن به اتحادهای منطقه‌ای و یا سایر همکاری‌ها (اتحادیه عرب و سازمان کنفرانس اسلامی)، اقدامات تدافعی و یا تهاجمی (عملیات‌های شهادت‌طلبانه و دفاع از خود برای نمونه در سرزمین فلسطین، لبنان، افغانستان، عراق و ...) و نیز اتخاذ رفتار محافظه‌کارانه و تثبیت وضع موجود (مصر، اردن و ...) و یا «سیاست همراهی»^۲ روی آورند.

براساس مدل سیستمیک، ایالات متحده علی‌رغم سیستم کلان نظام جهانی در سیستم‌های منطقه‌ای مختلف نیز نقش‌آفرینی می‌کند. این کشور توانسته است در کلیه مناطق جهان دولت‌های متحد به‌وجود آورد، برای نمونه، در منطقه اروپا «انگلستان»؛ در منطقه شرق و جنوب‌شرقی آسیا «کره جنوبی، ژاپن و تایوان»؛ در منطقه اقیانوسیه «استرالیا»؛ در منطقه آفریقا «آفریقای جنوبی» و ... که رفتار متقابل با یكدیگر دارند. ولی نوع روابط آمریکا با متحد خاورمیانه‌ای (اسرائیل)، از نوع روابط ویژه و منحصر به‌فرد است. با توجه به تاریخ روابط آمریکا با دولت‌های خاورمیانه، هیچ‌گاه این دولت‌ها دوستان پایداری برای آمریکا نبوده‌اند؛ برای نمونه در چند دهه اخیر ایالات متحده دولت‌های ایران، صدام حسین، بن علی، حسنی مبارک، معمر قذافی و در ادامه دومینوی انقلابات در خاورمیانه سایر دوستان خود را از دست خواهد داد. بنابراین، دولت اسرائیل با توجه به ویژگی‌های آن که به آن پرداخته خواهد شد، به‌عنوان متحد مطمئن و پایدار، بهتر می‌تواند منافع آمریکا را در خاورمیانه تأمین نماید.

^۱. جنگ‌های سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۶۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳.

^۲. سیاست همراهی (Bandwagoning) نوعی سیاست است که دولت یا دولت‌های متخاصم در زمان ضعف و یا احتمال شکست به جمع دولت یا دولت‌های قوی‌تر می‌پیوندند. می‌توان گفت بسیاری از دولت‌های عربی پس از حمله موفقیت‌آمیز آمریکا علیه عراق و عقب‌نشینی آن از کویت و نیز اعلام دکترین نظم نوین جهانی بوش، در ادامه فرآیند صلح خاورمیانه، «سیاست همراهی» را با متحدان استراتژیک در پیش گرفته بودند.



مدل شماره ۱: نظام‌های منطقه‌ای در سیستم کلان نظام جهانی

الف: پیشینه تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک

پیشینه تاریخی، تجانس ارزشی و فرهنگی میان آمریکا و اسرائیل به نخستین گروه مهاجران یهودی به جامعه آمریکا باز می‌گردد. یهودیان مهاجر سرزمین آمریکا را به‌عنوان مدینه فاضله یاد می‌کردند و برای اولین بار حس آزادگی را در آن تجربه می‌نمودند که در جامعه اروپا با زندگی حاشیه‌نشینی از آن بی‌بهره بودند. با پیوند ارزشی و دینی که میان یهودیت و مسیحیت به‌وجود آمد سبب شکل‌گیری اندیشه صهیونیسم مسیحی در این جامعه گردید. صهیونیست‌های مسیحی شرط ظهور حضرت مسیح را، بازگشت یهودیان به سرزمین موعود می‌پندارند (Rabeya, 2003: 27). در واقع تأسیس دولت اسرائیل به‌عنوان ابزاری به‌منظور رسیدن به هدف آسمانی و ظهور مسیح (ع) و هزاره خوشبختی عنوان می‌گردد. صهیونیست‌های مسیحی معتقدند اقدامات دولت اسرائیل در حقیقت از سوی مسیح طراحی شده است و باید توسط مسیحیان سراسر جهان مورد حمایت قرار گیرد.

بسياري از آمريكايي‌ها چه محافظه‌كار و چه نومحافظه‌كار - علاوه بر اعتقادات مذهبي و بازگشت به ارض موعود و نيز فرا رسيدن هزاره خوشبختي - به دليل ارزش‌هاي فرهنگي و سياسي مشترك و نيز در پاسخ به دوران وحشت «يهودستيزي»^۱ با اسرائيل همدردي مي‌كنند (Wiley, 1983: 10).

با توجه به بررسي خدمات يهوديان به جامعه آمريكا؛ وجود پيوند بين يهوديت و مسيحيت و فعاليت صهيونيسم مسيحي؛ همدردي جامعه آمريكا از ماجراي يهودستيزي و هولوكاست و نيز نگرش رؤساي جمهور آمريكا نسبت به يهوديان كه در مجموع پيشينه تاريخي، ارزش‌ها و فرهنگ مشترك دو کشور را به نمايش مي‌گذارد، به‌تنهائي نمي‌تواند به‌عنوان عامل اصلي و پاسخ منطقي و قانع‌كننده به چرائي روابط منحصر به‌فرد دو دولت آمريكا و اسرائيل را تبیین نماید. به‌دليل آن كه نظير اين نوع اشتراكات با عمق و گستره بالاتري در ميان کشورهای عربي خاورميانه وجود دارد، اما اين دولت‌ها نه تنها روابط ويژه با همدیگر ندارند بلکه در بسياري از موارد سياست‌هاي متناقض و متخاصم عليه هم اتخاذ مي‌نمايند. دولت‌هاي عربي از اشتراكات تاريخي، فرهنگي، قومي و بويژه اشتراكات زباني، ديني - ارزشي با مفهوم «امت عربي» برخوردارند. علاوه بر آن کشورهای عربي داراي اشتراكات ثانوي نظير موقعيت جغرافيايي، اقتصادي و... نيز مي‌باشند. با توجه به اشتراكات مطرح شده فوق كه در ميان جوامع و مناطق مختلف جهان شايد بي‌نظير باشد، اما اين دولت‌ها داراي اختلافات و كشمكش‌هاي متعددي مي‌باشند و گاه در رابطه با موضوع واحد سياست‌ها و موضع‌گيري‌هاي متضاد و متخاصم اتخاذ مي‌كنند. تنها وحدت نيم‌بندی كه در سال ۱۹۵۸ از اتحاد مصر و سوريه آغاز گرديده بود و خواهان تسري آن به ساير دولت‌هاي عربي بودند به‌دليل تقابل و تضاد ميان حاميان و مخالفان، تنها موجب تشديد بي‌ثباتي ميان کشورهای عربي گشت. اين فرضيه گرچه در استحكام روابط منحصر به‌فرد ميان آمريكا و اسرائيل تأثيرگذار مي‌باشد اما به‌عنوان عامل محوري در تصميمات سياست خارجي ايالات متحده به‌حساب نمي‌آيد. بنا بر اين، براي تبیین مسئله، فرضيه ديگري مورد بررسي قرار خواهد گرفت.

ب: نفوذ لابی‌های یهودی در نهادهای تصمیم‌گیری آمریکا

ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک قدرت جهانی و اسرائیل به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای دارای روابط ویژه و منحصر به‌فردی می‌باشند. در کیفیت و نوع روابط دو دولت، گروه‌های طرفدار اسرائیل و یا لابی‌های یهودی نیز دخیل می‌باشند. آنها با شیوه‌ها و ابزارهای مختلفی که در اختیار دارند، در کانون تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا نفوذ می‌کنند و بر تصمیمات‌شان در رابطه با مسائل خاورمیانه و اسرائیل نقش‌آفرینی می‌کنند. تأثیر این گروه‌ها بر تصمیمات سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان یک «واقعیت» غیرقابل انکار می‌باشد اما تمامی «واقعیت» نیست.

در تجزیه و تحلیل علت روابط منحصر به‌فرد آمریکا و اسرائیل و نیز نقش لابی‌های صهیونیسم در جامعه آمریکا دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که به مهمترین این دیدگاه‌ها پرداخته می‌شود:

گروه اول افرادی نظیر، «جان مرشایمر» و «استفن والت»، علت محوری روابط منحصر به‌فرد آمریکا و اسرائیل را نفوذ لابی‌های یهودی بر تصمیمات سیاست خارجی آمریکا عنوان می‌کنند (Mearsheimer & Waltz: 2006). مهتر از آن «دونالد نف»، معتقد است سیاست خارجی آمریکا به‌شدت تحت تأثیر منافع اسرائیل بوده است (Neff, 1995: 167-82).

گروه دوم افرادی نظیر، «استفن سولارز»،^۱ تنها وجود منافع برای طرفین عامل استمرار روابط نزدیک ایالات متحده و اسرائیل می‌باشد و اعمال قدرت از سوی گروه‌های فشار (لابی‌های صهیونیسم) نقشی در این باب ندارد (Chomski, 1999: 101).

گروه سوم افرادی نظیر، «نوام چامسکی» استاد و نظریه‌پرداز دانشگاه هاروارد آمریکا معتقد است: «نه دامنه حمایت آمریکا از اسرائیل را کم‌اهمیت دانست و نه نقش گروه‌های فشار سیاسی را در مراحل تصمیم‌گیری آمریکا بیش از اندازه برآورد کرد» (Chomski, 1990: 29).

در بررسی و تحلیل عقلانی از دیدگاه‌های فوق هر کدام خود دارای طرفدارانی است و

1- Stephen J. Solarz

بخشی از واقعیت را مطرح می‌سازند. به نظر می‌رسد دو دیدگاه اول، روابط آمریکا و اسرائیل را بزرگ‌نمایی و یا تقلیل‌گرایانه بیان می‌کنند. مرشایمر و والت میزان تأثیرگذاری لابی‌های صهیونیسم بر تصمیمات سیاست خارجی ایالات متحده را بزرگ‌نمایی می‌کنند. دونالد نف سیاستمداران آمریکایی را به‌عنوان گروگان اسرائیل تلقی می‌کند. وی به‌گونه‌ای مطرح می‌کند که تصمیم‌گیرندگان آمریکایی هیچ‌گونه اراده و استقلال عملی از خود ندارند و فقط برای منافع خاص اسرائیل استخدام شده‌اند. همچنین، سولارز به‌گونه‌ای اظهار می‌کند که لابی‌های صهیونیسم نقشی در روابط نزدیک آمریکا و اسرائیل ندارند. به نظر می‌رسد گروه‌های اول و دوم تا حدودی چشم خود را از حقایق بسته‌اند و دیدگاه سوم به حقیقت نزدیک‌تر است.

گرچه کسی نمی‌تواند تأثیرگذاری لابی‌های یهودی را در جامعه آمریکا انکار کند، اما این فرضیه نمی‌تواند به‌عنوان عامل تامه شکل‌دهنده روابط ویژه دو دولت آمریکا و اسرائیل توجیه گردد. چون همان‌گونه که اشاره شد، لابی‌های مختلفی در جامعه آمریکا فعال می‌باشند ولی دولت‌های حامی این لابی‌ها روابطی همچون روابط آمریکا و اسرائیل برخوردار نیستند. برای نمونه برخی از لابی‌های فعال در آمریکا مانند کمیته کمک به ایرلند شمالی^۱ و نفوذ گروه‌های یهودی در جامعه انگلستان، به‌عنوان موارد گواه قابل ذکر است.

در ایالات متحده علاوه بر گروه یهودی و گروه ایرلندی، گروه‌های دیگری نظیر گروه‌های ایتالیایی، آفریقایی، کوبایی، چینی‌ها، ویتنامی‌ها، ژاپنی‌ها، استانبولی، عربی، ژرمنی، اسلاوها و ایرانی‌ها وجود دارند. این ملیت‌ها تلاش می‌کنند تا با ایجاد گروه‌های فشار و با انسجام بخشیدن به آن، بر سیاست خارجی ایالات متحده به‌نفع خود یا کشورهای اصلی خویش تأثیر بگذارند (Abolfath & Gholipoor, 2003: 323).

جامعه آمریکا مرکز ثقل لابی کشورهای خارجی می‌باشد. گرچه دولت آمریکا طی مراحل قانونی به گروه‌ها مجوز فعالیت می‌دهد، اما هرگاه اقدامات آنها مغایر با منافع آمریکا باشد، ایستادگی می‌کند. حتی بزرگترین گروه‌های لابی نمی‌توانند سیاستمداران و یا کنگره را به امری وادار کنند که برخلاف منافع و مصالح آمریکا است.

1. Irish Northern Aid Committee(NORAIID)

مرشایمر و والت، به گونه‌ای قضاوت می‌کنند که گویی نخبگان، روشنفکران و مقامات ایالات متحده تابع محض لابی‌های یهودی هستند. بسیاری از آنها با تقلید و کپی‌برداری از افکار دیگران اکتفا کرده و تنها به آن استناد می‌کنند بدون اینکه تأملی در روابط پیچیده دو دولت و اصل منافع ملی آمریکا داشته باشند.

در اندیشه اعراب، عامل روابط آمریکا و اسرائیل به دلیل «تأثیر لابی یهودی» تفسیر می‌شود، چرا که دولت‌های عربی برای پنهان کردن شکست‌ها و نقطه‌ضعف‌های خود قدرت لابی یهودی را بزرگ جلوه می‌دهند. از سوی دیگر، برخی از تصمیم‌گیرندگان سیاسی آمریکا ممکن است از لابی یهودی به عنوان سرپوشی برای رسیدن به منافع خود در منطقه خاورمیانه استفاده کنند (Astiry, 2001: 63). در حالی که، به نظر می‌رسد چنین تحلیلی قانع‌کننده نیست، همچنان دور از ذهن است اگر گفته شود یهودیان بر آمریکا حکومت می‌کنند و ملت آمریکا ملتی ساده‌لوح و دنباله‌رو یهودیان است و تنها ۲/۵ درصد از جمعیت یهود آن کشور جهت‌گیری ایالات متحده آمریکا را معین می‌کنند. در صورتی که تأثیر لابی‌های یهودی را بپذیریم چگونه می‌توانیم فشار آمریکا بر اسرائیل و یا تضاد منافع آمریکا و اسرائیل را تفسیر کنیم؟ برخی از این نمونه‌ها عبارتند از: در زمان ریاست جمهوری آیزنهاور در سال ۱۹۵۶، آمریکا، اسرائیل را تحت فشار قرار داد تا از مصر عقب‌نشینی کند؛ نیکسون به دلیل منافع ملی آمریکا در جنگ ۱۹۷۳ از شکست اسرائیل جلوگیری کرد ولی خود دیدگاه ضدیهودی داشت؛ در زمان ریاست جمهوری بوش، آمریکا دولت شامیر را مجبور نمود تا ساخت شهرک‌های یهودی‌نشین را متوقف کند و در کنفرانس صلح مادرید در سال ۱۹۹۱ شرکت نماید. افزون بر این، آمریکا در سال ۱۹۹۱، شرکت اسرائیل در جنگ خلیج فارس را نپذیرفت، و حتی اسرائیل را وادار کرد که از پاسخگویی به حملات موشکی عراق به شهرهای اسرائیل خودداری کند (Helal, 2004: 323). در تئوری‌های سیاستگذاری خارجی هرچه اهمیت مسئله تصمیم‌گیری کمتر باشد، احتمال اثرگذاری گروه‌های ذی‌نفوذ روی نتایج تصمیم‌گیری بیشتر است، اما برعکس، هرچه مسئله تصمیم‌گیری در سیاست خارجی یک کشور مهمتر باشد، احتمال نفوذ گروه‌های ذی‌نفوذ کمتر می‌باشد (Barber & Esmitt, 1995: 188). بنابراین از آنجایی که کنگره و کاخ سفید در

سیاستگذاری‌های خارجی نقش مهمی دارند، به نظر نمی‌رسد که لابی‌های یهودی بتوانند کلیه اعضای این نهادها را وادار به تصویب قانونی کنند و یا آنها را با اغنای مالی در موضوع خاصی بخرند. اگر این‌گونه باشد اصول دموکراسی آمریکا زیر سؤال خواهد رفت در حالی‌که مردم آمریکا در این زمینه بسیار حساس می‌باشند. در موارد بسیاری مشاهده شده است که کنگره در برابر سوءاستفاده از قانون توسط رؤسای جمهور، واکنش شدیدی نشان داده است. بنابراین متهم نمودن آن به تبعیت بی‌چون و چرا از یک گروه کوچک با عقلانیت جامعه آمریکا مطابقت ندارد. ممکن است در رابطه با موضوعی و یا در مقطع خاصی فعالیت لابی‌های یهودی بیشتر شود ولی منافع ملی آمریکا اصولی است و به زمان و مقطع خاصی بستگی ندارد. در بررسی فرضیه‌های فرعی به تبیین روابط میان آمریکا و اسرائیل پرداخته شده است. هدف ما در این پژوهش انکار و یا نفی آنها نیست، بلکه معتقدیم هیچ‌کدام از این سه فرضیه به تنهایی و به‌عنوان یک علت تامه نمی‌تواند اتحاد میان آمریکا و اسرائیل را توجیه کند. فرضیه اول به‌لحاظ ایجاد پیوند ارزشی میان دو کشور نقش مهمی ایفا می‌کند؛ فرضیه دوم نیز در تصمیم‌گیری‌های سیاسی آمریکا مؤثر است اما اهمیت محوری آن بیشتر در بُعد «سیاست داخلی»^۱ آمریکا است؛ و فرضیه سوم بر اساس متغیر «منافع استراتژیک مشترک»، علاوه بر حفظ اهمیت فرضیه‌های اول و دوم، مکمل آنها نیز به حساب می‌آید. همچنین این فرضیه با منطق و ادبیات رشته روابط بین‌الملل سازگاری بیشتری دارد. این فرضیه براساس نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم در مبحث سوم این مقاله در دو قسمت مجزا مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ج: منافع استراتژیک مشترک آمریکا و اسرائیل

دولت‌ها در سیاست خارجی خود برای تأمین اهداف و منافع ملی از ابزارها و شیوه‌های مختلفی بهره می‌گیرند. نحوه به‌کارگیری تکنیک‌ها و استراتژی‌ها در روابط میان دولت‌ها با میزان موفقیت آنها در تأمین منافع ملی ارتباط منطقی دارد. براساس نظریه نئورئالیسم که در بحث نظری این مقاله مطرح شد، می‌توان گفت در فضای فقدان مرجع اقتدار مرکزی و آنارشی

در نظام بین‌الملل، دولت‌های آمریکا و اسرائیل علاوه بر افزایش توانمندی‌های داخلی خود در پی تقویت اتحاد و همکاری‌های متقابل و تضعیف اتحادها و همگرایی‌های دولت‌های منطقه خاورمیانه می‌باشند (Schweller, 1994: 77). ایالات متحده آمریکا و اسرائیل دارای روابط استراتژیک می‌باشند و از عمده‌ترین متحدان یکدیگر در خاورمیانه به‌شمار می‌آیند. دولتمردان آمریکایی بر این باورند که اسرائیل «نقش حیاتی» برای «منافع استراتژیک آمریکا» در خاورمیانه ایفا می‌کند (Bard, 2011). از زمان تأسیس دولت اسرائیل تاکنون دو کشور به تدریج گستره و عمق روابطشان را توسعه داده‌اند و اتحاد آمریکا با اسرائیل براساس نظریه استفن والت و کنت والتز در راستای منافع استراتژیک آمریکا به‌عنوان یک قدرت بین‌المللی و اسرائیل به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای استوار است.

از نظر اسرائیل شاهاک، در دوران جنگ سرد، دولت اسرائیل به‌عنوان خط مقدم دفاعی در برابر پیشرفت کمونیسم در خاورمیانه (دارای منبع انرژی جهان) نقش‌آفرینی می‌کرد و نیز پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، این کشور خود را به‌عنوان سد محکم و رسوخ‌ناپذیر در مقابل گسترش بنیادگرایی اسلامی در جهان عرب معرفی نموده است. از نظر شاهاک، اسرائیل همچنان یک ضرورت استراتژیک برای آمریکا در منطقه محسوب می‌گردد. حضور آن در قلب دولت‌های خاورمیانه عربی - اسلامی از ملزومات منافع و مصالح ملی ایالات متحده آمریکا به‌حساب می‌آید (Shahak, 1997: 31-45). بنابراین، گرچه آمریکا و اسرائیل در زمینه‌های مختلف با یکدیگر همکاری می‌کنند، اما ممکن است هر یک از آنها اهداف و مقاصد خاصی را نیز تعقیب کنند که با یکدیگر مشابه و یکسان نباشند. (متحدان استراتژیک) از طریق همکاری‌های مشترک و با تحت‌تأثیر قرار دادن سایر دولت‌هایی که خارج از اتحادهایشان قرار دارند (دولت‌های خاورمیانه) در به حداکثر رساندن قدرت و منافع ملی خود تلاش می‌کنند. متحدان استراتژیک در تأمین منافع استراتژیک مشترک گاه ممکن است اهداف مشابه و یکسانی را تعقیب نکنند و هر یک از آنها در پی اهداف خاصی باشند. مجموعه این اهداف ممکن است به شکل همسو، متعارض، مکمل و یا مشترک به‌وقوع بپیوندد.

الف: منافع سیاسی مشترک آمریکا و اسرائیل

۱- جلوگیری از نفوذ کمونیسم

در دوران جنگ سرد، عامل بازدارندگی در مقابله با دشمنان احتمالی و بیش از همه اتحاد جماهیر شوروی چه به شکل سد نفوذ و اتحاد استراتژیک با برخی از کشورهای قابل اعتماد و چه به شکل نظامی و سخت‌افزاری، همواره مورد توجه سیاستمداران ایالات متحده آمریکا قرار داشت. جلوگیری از نفوذ شوروی در منطقه استراتژیک‌ترین خاورمیانه و مرکز ثقل تأمین‌کننده منافع آمریکا موجب شد که کلیه دکترین‌های رؤسای جمهور در زمان جنگ سرد و پس از جنگ سرد به‌طور مستقیم و یا غیرمستقیم به منطقه خاورمیانه معطوف گردد. همکاری دو دولت آمریکا و اسرائیل برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم براساس منافع استراتژیک مشترک تعریف شده است که منطبق با نظریه‌های «والت» و «والتز» است (Waltz, 1997: 931). دولت آمریکا درست پیش از برگزاری انتخابات در ۲۵ ژانویه ۱۹۴۹ حاکمیت اسرائیل را به‌طور دوزور شناسایی نمود و پرداخت وام به این دولت را تصویب نمود (Gerin, 1989: 21-24). حمایت اسرائیل از اقدام سازمان ملل متحد و طرفداری از ایالات متحده در مورد جنگ کره و همراهی با این کشور در ۱۲ فوریه ۱۹۵۳ (Brecher, 1972: 41)، به این معنی بود که در عمل دولت اسرائیل سیاست بی‌طرفی خود را کنار گذاشت و به طرفداری و همکاری با دولت ایالات متحده پرداخت.

اسرائیل از آغاز دهه ۱۹۶۰، بحران‌های خاورمیانه را در چارچوب جنگ سرد، یعنی «اسرائیل و آمریکا علیه اعراب و اتحاد جماهیر شوروی» تعریف می‌نمود. چرا که دولت شوروی توانست با برقراری رابطه با بسیاری از کشورهای عربی خاورمیانه و ایجاد پایگاه‌های زمینی، هوایی و دریایی در منطقه خاورمیانه و دریای مدیترانه این امکان را برای خود فراهم سازد که ساختار منطقه را در دست گیرد (Neff, 1997: 154). براساس نظریه والت، اقدامات شوروی موجب شد تا دو دولت آمریکا و اسرائیل چاره‌ای جز همکاری‌های بیشتر در مقابل نفوذ بلوک رقیب نداشته باشند. اسرائیل علاوه بر شرکت در طرح تأسیس «مرکز فرماندهی

ویژه خاورمیانه^۱) در سال ۱۹۵۱ و نیز عضویت در سازمان جایگزین آن تحت عنوان «سازمان دفاعی خاورمیانه^۲» (Almasairy, 2000: 164)، تفاهم‌نامه‌ها و قراردادهای دوجانبه استراتژیک نیز با ایالات متحده امضاء نمود. همچنین در ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ «تفاهم‌نامه همکاری استراتژیک^۳» بین آمریکا و اسرائیل منعقد شد.

در ۲۹ اکتبر ۱۹۸۳، پرزیدنت ریگان قرارداد جدیدی را با اسرائیل براساس دستورالعمل شماره ۱۱۱ شورای امنیت ملی امضاء نمود که در آن بر اهداف قرارداد همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل در برابر تحرکات شوروی در منطقه تأکید گردیده بود (Bard, 2010).

اسرائیل به شکست حرکت‌های ناسیونالیست رادیکال در لبنان، اردن، یمن و نیز در فلسطین و... کمک کرده است. آمریکا و اسرائیل سوریه را برای چندین دهه به صورت یک متحد شوروی تحت کنترل خود نگه داشتند. نیروی هوایی آنها بر سراسر منطقه مسلط شد. جنگ‌های پی در پی اسرائیل میدان آزمایش مناسبی برای تسلیحات آمریکا علیه جنگ‌افزارهای شوروی فراهم کرد. اسرائیل مجرای برای تسلیحات آمریکا به رژیم‌ها و جنبش‌های غیرمردمی همانند آفریقای جنوبی، ایران زمان شاه، گواتمالا، نیکاراگوئه و سایر رژیم‌ها و گروه‌های مخالف شوروی بود. مشاوران نظامی اسرائیل کنتراها، حونتتا در السالوادور و دیگر جنبش‌ها و حکومت‌های مورد حمایت آمریکا را کمک کردند. موساد با سیا در جمع‌آوری اطلاعات و عملیات پنهانی همکاری می‌کردند. موشک‌های اسرائیل توان رسیدن به اتحاد جماهیر شوروی سابق را داشت. این کشور در سیستم دفاع ضد موشکی و حتی ابتکار دفاع استراتژیک در برابر شوروی با آمریکا همکاری داشت و هنوز این همکاری ادامه دارد. اسرائیل در کلیه جنگ‌ها نمونه‌های به غنیمت گرفته شده از جنگ‌افزارهای شوروی را به آمریکا تحویل می‌داد (Zeons, 1997: 126). اسرائیل در سال ۱۹۸۱ راکتور هسته‌ای عراق را - که یکی از حامیان شوروی بود برای جلوگیری از تصرف آن توسط نیروهای جمهوری اسلامی به‌عنوان مهمترین مخالف آمریکا و اسرائیل در منطقه - با بمباران هوایی نابود نمود. به‌رحال در سراسر جنگ سرد

1- Middle East Command (MEC)

2- Middle East Defense Organization (MEDO)

3- Memorandum of Understanding on Strategic Cooperation

اسرائیل از منافع حیاتی آمریکا در مقابل شوروی و اعمار آن ایستادگی و دفاع نمود (Danziger & Gordon, 1995). نمونه‌های ذکر شده تنها بخشی از همکاری‌های متقابل آمریکا و اسرائیل در جلوگیری از توسعه شوروی و تضعیف حامیان آن می‌باشد. کمک‌های مختلف آمریکا و اسرائیل به یکدیگر براساس منافع ملی طرفین صورت می‌پذیرد؛ برای مثال در فرایند مبارزه با کمونیسم و سد نفوذ در مقابل شوروی، آمریکا از طریق گسترش فن‌آوری، فروش تسلیحات و بازتولید اقتصادی، نزدیک به ۵۰۰۰ میلیارد دلار درآمد کسب نمود (Sariolghalam, 2002: 2) و اسرائیل نیز با استفاده از این فرصت به تثبیت و استمرار دولت صهیونیسم و نیز توسعه ارضی و ارتقای توان اقتصادی و سرکوب همسایگان متخاصم می‌پرداخت. بنابراین، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نقش اسرائیل بر اساس مهار دشمن مشترک جدید تحت عنوان مبارزه با «بنیادگرایی اسلامی» در منطقه خاورمیانه تغییر شکل یافته است که در قسمت بعدی به بررسی آن پرداخته می‌شود.

۲- مهار بنیادگرایی اسلامی

اصطلاح «بنیادگرایی»^۱ ریشه در افراط‌گرایی «دین مسیحی» و تفسیر گزینشی از دین به دهه ۱۴۹۰ میلادی در غرب برمی‌گردد. این اصطلاح در دهه‌های اخیر توسط برخی از کشورهای غربی برای دین اسلام و کشورهای اسلامی نظیر، رژیم سلطنتی محافظه‌کار عربستان، دولت سوسیالیست رادیکال لیبی، دولت جمهوری اسلامی ایران و بسیاری از کشورهای اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است.

فروپاشی اتحاد شوروی و پایان نظام دو قطبی جنگ سرد و نیز پدیدار شدن «بی‌اعتباری» ایدئولوژی چپ و ناسیونالیسم عربی موجب تقویت جناح‌های اسلامی شد. حمایت جنبش‌های اسلامی از عراق در جنگ خلیج فارس و نیز بحران بوسنی - هرزگوین، فعالیت حزب‌الله لبنان، اصول‌گرایی شیعیان عراق و ایران، انتفاضه فلسطین، چهره افراط‌گرایی گروه طالبان و القاعده و سایر جنبش‌ها هر کدام به شکل‌های گوناگونی به‌عنوان گزینه مناسبی برای جایگزینی

ایدئولوژی کمونیسم و تحت عنوان دشمنان مشترک مسیحیت - یهودیت، مورد بهره‌برداری آمریکا و اسرائیل قرار گرفت. بدین ترتیب براساس منافع استراتژیک مشترک میان آمریکا و اسرائیل، تهدید پیمان ورشو جای خود را به خطر بنیادگرایی اسلامی می‌دهد. این همان وضعیتی است که استفن والت از آن به‌عنوان دشمن مشترک یاد می‌کند و برقراری اتحاد مستمر را اجتناب‌ناپذیر می‌داند.

همان‌گونه که اسرائیل غرب را قانع ساخته بود که برای مقابله با توسعه‌طلبی کمونیسم نقشی منحصر به فرد ایفا می‌کند، این بار برای مقابله با خطر اسلام‌گرایان و بزرگ‌نمایی خطر اصول‌گرایی اسلامی در منطقه خاورمیانه به‌عنوان تهدیدکننده منافع غرب، برای خود نقش اصلی قائل است و دولت جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان کانون بنیادگرایی اسلامی در منطقه و جهان معرفی نموده است (Peres, 1993: 65).

برای ارائه دیدگاه‌های آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها مربوط به بنیادگرایی اسلامی، به‌طور کلی می‌توان آنها را به دو دسته سازش‌گرایان و تقابل‌گرایان تقسیم‌بندی نمود.

الف: سازش‌گرایان؛ این گروه بر این اعتقادند که روند مسلط اسلام‌گرایی نه به‌عنوان تهدید برای ایالات متحده و متحدین خاورمیانه‌ای آن، بلکه صرفاً به‌عنوان چالشی در مقابل آنهاست. سازش‌گرایان بر این نکته تأکید می‌کنند که اسلام نه تنها ذاتاً ضد دموکراتیک نیست بلکه در معرض تفاسیر متعارض و متعدد از جمله دموکراسی، دیکتاتوری، جمهوری و پادشاهی قرار داد. سنت اسلامی به‌جای آنکه متصلب باشد منعطف و حتی سیال است (Jerjis, 2003: 61-63).

ب: تقابل‌گرایان؛ این گروه غالباً همه اسلام‌گرایان فعال را در قالب بنیادگرایان اسلامی طبقه‌بندی می‌کنند و مدعی‌اند که اسلام و دموکراسی در عمل با یکدیگر در تضادند. آنها بر این باورند که بنیادگرایان اسلامی همانند تمامیت‌خواهان کمونیست ذاتاً ضد دموکراتیک و عمیقاً ضد غربی‌اند و بی‌تردید غرب را هدف قرار می‌دهند. در این باره هانتینگتون می‌گوید: «سنت‌های فرهنگی ریشه‌دار، مانع توسعه دموکراسی است». «حیم بارام»^۱، نویسنده اسرائیلی

1- Haim Baram

می‌گوید: «از زمان فروپاشی شوروی و سقوط کمونیسم، رهبران اسرائیل کوشیده‌اند، با ارائه تصویری از اسلام به‌عنوان یک دشمن دیرینه، ایالات متحده و اروپا را در جنگ علیه بنیادگرایی اسلامی وارد کنند» (Ibid: 53). در اوایل سال ۱۹۹۲، رئیس‌جمهور پیشین اسرائیل، «هرزوغ»^۱ در پارلمان لهستان می‌گوید: «بنیادگرایی اسلامی به سرعت گسترش می‌یابد و نه تنها برای یهودیان، بلکه برای کل بشریت خطر محسوب می‌شود» (Ibid: 101). نخست‌وزیر وقت اسرائیل، اسحاق رابین، در دیدارهای خود از ایالات متحده غالباً برای متقاعد کردن آمریکایی‌ها به اینکه «اکنون ایران تهدیدی همانند مسکو در دوران جنگ سرد است»، بارها به خطر اسلام‌گرایان اشاره کرده است.

سیاستمداران آمریکایی و اسرائیلی در مدیریت منافع مشترک، با بهره‌گیری از نظریه‌های مطرح و نیز متناسب با تحولات نظام بین‌الملل و نظام منطقه خاورمیانه دست به عمل می‌زنند. دو دولت برای مهار بنیادگرایی اسلامی قراردادهای دوجانبه و چندجانبه با برخی از کشورهای منطقه خاورمیانه امضاء نمودند. این قراردادها ساختارهای امنیتی این کشورها را تحت‌تأثیر قرار داده است و به تبع آن مانع فعالیت‌های اسلام‌گرایان در این کشورها می‌شود. همچنین دو دولت با استفاده از ابزارهای گوناگون تلاش می‌کنند از به قدرت رسیدن بنیادگرایان در کشورهای اسلامی جلوگیری به عمل آورند، چون تبعات جبران‌ناپذیری را نظیر تهدید موجودیت اسرائیل، ناآرامی‌های سیاسی در خلیج فارس، افزایش قیمت انرژی، تشدید مسابقه تسلیحاتی غیرمتعارف، ایجاد تروریسم بین‌المللی و نیز جنگ‌های بی‌پایان را به‌همراه خواهد آورد (Hajjar, 200: 71). بدین ترتیب مقابله با متهمان بنیادگرایی نظیر، جمهوری اسلامی ایران، جنبش حزب‌الله لبنان، عراق، جنبش حماس، گروه‌های القاعده و طالبان و بر اساس منافع متحدان استراتژیک صورت می‌پذیرد و همچنان ادامه دارد. آنها گرچه به‌منظور کنترل تحول ژئوپلیتیک شیعه در خاورمیانه تلاش می‌کنند، ولی به‌نظر می‌رسد به تدریج نقش شیعیان در نظام منطقه‌ای بیشتر می‌شود و به همان نسبت میزان امنیت اسرائیل کاهش پیدا می‌کند.

۳- فرایند صلح خاورمیانه

سابقه اقدامات اسرائیل در منطقه ژئوپلیتیک خاورمیانه بیانگر آن است که این کشور همواره زمین را به صلح ترجیح می‌دهد. دیوید بن گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل در سال ۱۹۴۹ در خاطرات خود نوشت: «صلح بسیار حیاتی است ولی نه به هر قیمتی» (Findely, 1999: 209). این اصل تاکنون در سیاست خارجی کلیه رهبران اسرائیل مورد توجه قرار گرفت. پس از جنگ سال ۱۹۷۳، ایجاد صلح پایدار میان اسرائیل و اعراب به‌عنوان یکی از اولویت‌های هدف ایالات متحده در خاورمیانه ضرورت پیدا کرد. حفظ و توسعه منافع ملی آمریکا در خاورمیانه ایجاب می‌کرد که این کشور، متحد استراتژیک خود یعنی اسرائیل را به‌عنوان مطمئن‌ترین رژیم منطقه و تنها ضامن ارزش‌های غربی، محور سیاست‌های خاورمیانه‌ای خود قرار دهد.

کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا در راستای منافع استراتژیک مشترک با اسرائیل تصمیم گرفت نقش فعال‌تری برای مذاکره اعراب و اسرائیل ایفا نماید. در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۷۹ «قراردادهای کمپ دیوید» بین سادات و بگین در دو سند به امضاء رسید: ۱- قرارداد صلح میان مصر و اسرائیل؛ ۲- سندی که چارچوب آینده کرانه باختری و غزه را معین می‌نمود. اسرائیل و آمریکا موفق شدند، اولاً شکاف قابل توجهی بین اعراب ایجاد نمایند و ثانیاً با کسب مشروعیت و شناسایی سیاسی و رسمی اسرائیل از سوی بزرگترین و قدرتمندترین کشور عربی، انحراف و بدعتی را در میان اعراب به‌وجود آورند (Solaimani, 2000: 26). همچنین تلاش‌های مستمر کارتر و کیسینجر موجب شد دولت حسنی مبارک در نظام آمریکایی مستحیل شود و خود ابتکار سیاسی را در دست گیرند و شوروی و سایر رقبای اروپایی نیز از صحنه بیرون بمانند.

فرایند صلح خاورمیانه که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود، در دهه ۱۹۸۰ متوقف ماند، از دهه ۱۹۹۰ مجدداً به‌طور جدی دنبال گردید. بی‌اثر بودن «طرح نقشه راه» جورج دبلیو بوش و سیاست باراک اوباما مبنی بر سیاست تغییر میان اسرائیل و همسایگان متخاصم آن، همگی نشانگر این موضوع مهم است که نیاز ایالات متحده به صلح خاورمیانه بیشتر جنبه تسلط‌جویی دارد اما نیاز اسرائیل به صلح بیشتر جنبه روانی دارد. طبق حقوق بین‌الملل استفاده از دولت

میانجی به‌عنوان یکی از روش‌های حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات میان دولت‌ها باید در فرآیند مذاکرات و دیپلماسی بی‌طرف باشند، اما دولت آمریکا هرگز میانجی بی‌طرف نبوده است. روش صلح‌آمیز حل اختلافات زمانی به نتیجه مطلوب خواهد رسید که منافع کلیه طرف‌های درگیر مورد توجه قرار گیرد.

۴- طرح خاورمیانه بزرگ

در استراتژی ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، بهره‌گیری از دو روش نرم‌افزاری و سخت‌افزاری، برای کسب منافع اقتصادی و سیاسی بیشتر، اهمیت ویژه‌ای دارد. استفاده صحیح از قدرت نرم‌افزاری گاه مؤثرتر از قدرت سخت‌افزاری است. از نظر «جوزف نای» قدرت نرم‌افزاری به‌عنوان مکمل قدرت سخت‌افزاری، به‌مثابه ابزاری برای نیل به اهداف و منافع مطلوب در حوزه سیاست خارجی و استراتژی امنیت ملی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد (Nye, 2004: 255). پروژه کلان «چالش قرن جهانی» که توسط «مؤسسه مطالعات استراتژیک ملی» دانشگاه دفاع ملی آمریکا و با حمایت مؤثر «دپارتمان نیروی دریایی» آمریکا انجام شد، به کشورهای پیشرفته این نکته را یادآوری شده است که بدون توجه به «خاورمیانه» استراتژی‌شان ناقص خواهد بود. این حضور ایجابی و یا سلبی در واقع از عناصر اصلی استراتژی ملی کلیه بازیگرانی است که می‌خواهند در سطح جهانی ایفای نقش کنند. مطابق این تحلیل، خاورمیانه از حاشیه امنیت جهانی، در متن معادلات امنیت جهانی قرار می‌گیرد که کلیه قدرت‌های برتر و مهم به‌نوعی با آن در ارتباط بوده و امنیت خود را با آن تعریف می‌کنند (Akhbari & Ayazi, 2009: 47). روزه گارودی به نقل از خاخام یهودی «الزار و الدمن» می‌گوید: «ما حتماً باید در خاورمیانه و دنیا به برقراری نظم پردازیم. اگر مسئولیت این کار را بر عهده نگیریم، نه‌تنها در برابر خودمان بلکه در برابر کل دنیا گناهکار خواهیم بود» (Garodi, 1997: 150). از نظر گارودی این طرح که به وسیله سازمان صهیونیسم جهانی تحت عنوان «نقشه استراتژیک اسرائیل»، معروف است خواستار نابودی تمام همسایگان این کشور از رود نیل تا فرات را در بر

می‌گیرد (Ibid: 153).

در دهه ۱۹۹۰ شیمون پرز، نخست‌وزیر و وزیر خارجه وقت اسرائیل، طرح «خاورمیانه جدید»^۱ را در قالب همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری منطقه‌ای مطرح نمود (Naor and Peres, 1993: 46). وی در طرح خود به موضوعاتی از قبیل: ۱- ثبات سیاسی (مهار بنیادگرایان)؛ ۲- ثبات اقتصادی (ارتقای سطح زندگی مردم خاورمیانه)؛ ۳- امنیت ملی (بی‌اثر نمودن عمق استراتژیک)؛ ۴- ترویج دموکراسی اشاره نموده است. کنگره آمریکا در دوره ریاست‌جمهوری کلینتون قانون منطقه آزاد تجاری در خاورمیانه را به منظور اهداف ملی و خروج اسرائیل از انزوای سیاسی و اقتصادی در منطقه خاورمیانه تصویب نمود. در ۲۱ نوامبر ۱۹۹۹ «آدام گارفینکل» از «انستیتو تحقیقات سیاست خارجی» طی گزارشی «خاورمیانه بزرگتر در سال ۲۰۲۵» را که شامل جهان عرب، اسرائیل، ترکیه، ایران، آسیای مرکزی و قفقاز می‌شد مطرح ساخت (Hasani, 2004: 32). بخش‌هایی از سند اجرایی طرح خاورمیانه بزرگ تحت عنوان «مشارکت کشورهای گروه ۸ در خاورمیانه»، در ۱۳ فوریه ۲۰۰۴ در روزنامه الحیات منتشر گردید. در طرح خاورمیانه بزرگ، اسرائیل یکی از برندگان اصلی منطقه‌ای در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی می‌باشد (Nerton, 1995: 35).

از نظر «لاری راس»، منافع مشترک آمریکا و اسرائیل در طرح خاورمیانه بزرگ تصاحب چاه‌های نفت می‌باشد. جنگ علیه تروریسم و خلع سلاح کشورهای به اصطلاح یاغی بهانه‌ای برای توجیه اقدامات‌شان می‌باشد و حادثه ۱۱ سپتامبر بر توجیه اقدامات خشونت‌آمیز آمریکا و اسرائیل برای تأمین منافع‌شان افزوده است (Ross, 2003). میزان صادرات مستقیم و غیرمستقیم اسرائیل به عراق از سال ۲۰۰۳ تاکنون رشد تصاعدی داشته است. جان تیلور، وزیر خزانه‌داری آمریکا در نشست اقتصادی در اردن، از شرکت‌های اسرائیلی برای بهره‌گیری از «فرصت جدید اقتصادی» در عراق، دعوت به سرمایه‌گذاری و مشارکت در بازسازی نمود (Khosravi & Mirmohammadi, 2004: 226). بدین ترتیب، سرنگونی صدام در فاز دوم این پروژه به‌عنوان یک

1- The New Middle East

2- The American Enterprise Institute

هدف غایی نبوده است بلکه دریچه‌ای برای به اجرا درآوردن «طرح خاورمیانه» بزرگ قابل ارزیابی است. گرچه دولت باراک اوباما در راستای «سیاست تغییر» و «جنگ نرم» تلاش می‌کند با سرمایه‌گذاری ویژه در میان گروه‌های معارض در کشورهای اسلامی موقعیت جغرافیایی خاورمیانه را تغییر دهد، ولی تاکنون دستاوردهای چندانی نداشته است. به نظر می‌رسد، با توجه به جریان دومینوی انقلابات در خاورمیانه و تسلط اسلامگرایان بر عرصه قدرت، مسیر این طرح به سمت خاورمیانه بزرگ اسلامی (شیعی) تغییر خواهد یافت.

ب: منافع نظامی و امنیتی مشترک آمریکا و اسرائیل

۱- مبارزه با تروریسم

از زمان جنگ جهانی دوم، اندیشه مبارزه با تروریسم به‌عنوان یکی از اهداف سیاست خارجی دولت‌ها به‌شمار می‌رفته است، اما تحولات نظام بین‌الملل در آستانه قرن ۲۱ اهمیت مبارزه با این هدف را افزایش داده است و آن را به هدفی محوری در سیاست خارجی دولت‌ها از جمله ایالات متحده و اسرائیل تبدیل کرد. بر همین اساس نئورئالیست‌ها به دولت ایالات متحده توصیه می‌کنند که رهبران این کشور باید با هوشیاری کامل موازنه مطلوب قدرت را به نفع آمریکا به اجرا گذارند و با استفاده از قدرت و تبدیل آن به نفوذ علیه تهدیدهای خرده امنیتی مانند تروریسم حداکثر استفاده را به‌عمل آورند (Jentleson, 2000: 312). استنباط مشترک از تهدید تروریسم کشورهای خاورمیانه، نقش مهمی در نزدیک‌تر شدن مواضع دو دولت آمریکا و اسرائیل داشته است که با نظریه رئالیسم تدافعی نئوکلاسیک استفن والت مطابقت کامل دارد. سیاستگذاران ایالات متحده و اسرائیل از اسلام اصول‌گرا به‌مثابه تهدید امنیتی عمده در دوران پساجنگ سرد برای ائتلاف خود بهره می‌جویند. و ایدئولوژی اسلامی را جایگزین مارکسیسم و دفاع از سرزمین و آزادی را مترادف با تروریسم می‌دانند.

اولین قرارداد مبارزه با تروریسم میان بیل کلینتون، رئیس‌جمهور سابق آمریکا و شیمون پرز، نخست‌وزیر وقت اسرائیل در ۳۰ آوریل ۱۹۹۶ به امضاء رسید. در سند «ضد تروریسم» دو

دولت متعهد شدند با انواع اقدامات عملی و با بهره‌گیری از منابع و توانمندی‌های خود در جنگ با تروریسم با یکدیگر همکاری کنند. بر همین اساس یک گروه مشترک ضدتروریسم برای اطلاع‌رسانی و نظارت بر اجرای موافقتنامه ایجاد گردید. همچنین واشینگتن و تل‌آویو از هماهنگی فعالیت‌هایشان در سطح جهانی علیه اقدامات تروریستی در شرم‌الشیخ در ۱۳ مارس ۱۹۹۶ تأکید ورزیدند (Jewish Virtual Library, 1996).

واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در حقیقت نقطه عزیمت نهادینه کردن مفهوم تروریسم در رأس اولویت‌بندی‌های استراتژی بین‌المللی قرار گرفت. آریل شارون، نخست‌وزیر وقت اسرائیل پس از واقعه ۱۱ سپتامبر و پس از اعلام عزای عمومی در اسرائیل گفت: «اسرائیلی‌ها همانند یک شهروند آمریکایی در کنار ایالات متحده ایستاده‌اند» (Miller, 2004: 492). وی به پاول گفت: «هر کس بن‌لادن خودش را دارد و عرفات هم بن‌لادن اسرائیل است». از نظر شارون: «هیچگونه تفاوتی بین ترور شهروندان اسرائیلی و ترور شهروندان آمریکایی وجود ندارد. بنابراین اولین ائتلاف ما علیه تروریست‌ها باید کشورهای ایران، سوریه و سازمان تروریست عرفات باشد» (Miller, 2004: 483-505). علاوه بر پیامدهای مثبت فراوان استراتژی ضدتروریسم آمریکا برای اسرائیل، کنگره آمریکا به دلیل منافع مشترک دو دولت در مبارزه با تروریسم، بر اساس درخواست بوش ۲۰۰ میلیون دلار در قالب بودجه حمایت اقتصادی ضد تروریسم به اسرائیل پرداخت نمود (Mark, 2003: 8). این کمک به دلیل آمادگی بیشتر اسرائیل در رویارویی با حمله موشکی احتمالی عراق به اسرائیل و نیز مبارزه با گروه حزب‌الله و مهار انتفاضه تخصیص داده شد.

دولت آمریکا و اسرائیل پس از به انفعال در آوردن مصر، اردن و لیبی و نیز به دلیل ملاحظات خاص نسبت به دولت عربستان، امارات متحده، پاکستان و سایر کشورهای دوست آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه، با پنج گروه تروریسم و حامی تروریسم (به‌زعم آنها) در منطقه خاورمیانه درگیر می‌باشند که عبارتند از: ۱- گروه‌های القاعده و طالبان؛ ۲- دولت عراق؛ ۳- جنبش حزب‌الله لبنان؛ ۴- جنبش حماس و جهاد اسلامی فلسطین؛ ۵- ایران، سوریه و سودان به‌عنوان دولت‌های حامی تروریسم.

هم‌اکنون متحدان استراتژیک بر موج مبارزه با تروریسم سوار می‌باشند. آنها اتفاقات جهان اسلام را بزرگ‌نمایی می‌کنند و اقدامات غیرقانونی خود علیه افغانستان، عراق، لبنان، فلسطین، ایران و سایر کشورهای اسلامی را حقانی می‌دانند. به‌نظر می‌رسد تا زمانی که متحدان استراتژیک، مفهوم «مبارزه حق‌طلبانه» را با مفهوم «تروریسم» یکسال تلقی کنند، تنش و بحران در خاورمیانه وجود خواهد داشت. نوع عملکرد نظامی آمریکا و اسرائیل در مبارزه با تروریسم به‌مثابه رساندن اکسیژن به اقدامات انتقام‌گیرانه است. بدین ترتیب اهداف مشترک آمریکا و اسرائیل در اجرای پروژه مبارزه با تروریسم عبارتند از: خلع سلاح دولت‌ها و گروه‌های مخالف آمریکا و اسرائیل؛ تغییر نقشه ژئوپلیتیک خاورمیانه؛ برتری و سیطره بر منطقه خاورمیانه؛ براندازی نظام‌های چالشگر منطقه؛ تفرقه میان دولت‌ها و گروه‌های مختلف در منطقه؛ تسلط بر جریان نفت خاورمیانه؛ مسابقه تسلیحاتی و ایجاد تقاضاهای تسلیحاتی از صنایع نظامی متحدان استراتژیک و هویت‌بخشی «ما» در برابر «دیگران».

۲- مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی

موضوع سلاح‌های کشتار جمعی در زمان جنگ سرد به‌عنوان ابزار تهدیدکننده دو بلوک شرق و غرب مطرح بود، اما پس از جنگ سرد بویژه بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اهمیت سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه در کانون بحث‌های امنیتی آمریکا و اسرائیل به‌عنوان تهدیدکننده منافع مشترک دو دولت قرار گرفته است. به‌زعم متحدان استراتژیک (آمریکا - اسرائیل)، موضوع به اصطلاح تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی مسائل جدیدی نیستند، اما همراه شدن این دو موضوع موجب هراس دو دولت شده است. مقامات آمریکایی استدلال می‌کنند زمانی که رژیم‌های منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای نتوانسته است مؤثر واقع گردد و کشورهای هم‌چون عراق، ایران و کره شمالی به‌عنوان «کشورهای محور شرارت»^۱ در پی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی می‌باشند، جنگ پیشگیرانه برای جلوگیری از حمله احتمالی آنها علیه آمریکا و متحدین آن در خاورمیانه را توجیه می‌کند.

از دیدگاه اسرائیلی‌ها، امروزه تهدیدهای سابق علیه این دولت موسوم به هجوم فراگیر و غیرمترقبه اعراب که از اوایل دهه ۵۰ به بعد در کانون اندیشه و نظریه استراتژیست‌های اسرائیل قرار داشت، تقریباً موضوعیت خود را از دست داده است. منشأ اصلی تهدید علیه این کشور هم‌اکنون، زرادخانه‌های تسلیحاتی نامتعارفی است که در اختیار آن دسته از کشورهای منطقه قرار دارد که در روند صلح خاورمیانه شرکت نمی‌کنند. اگر یکی از این کشورها موفق به کسب توانایی عملیات اتمی شود، می‌توان گفت که اسرائیل از بدو تأسیس در سال ۱۹۴۸ تاکنون برای نخستین بار با خطر نابودی کامل مواجه خواهد شد. از نظر مقامات اسرائیلی، مصر، اردن و سایر دشمنان معهود اسرائیل در آینده نزدیک، خطر چندانی برای موجودیت اسرائیل محسوب نمی‌شوند. بلکه خطر اصلی از جانب کشورهای عربی مدار دوم همانند عراق (که از طریق جنگ پیشگیرانه در مارس ۲۰۰۳ حذف گردید) و لیبی (بدون جنگ تسلیم گردید)، و نیز کشورهای مدار سوم مانند ایران و احتمالاً سودان می‌باشند (Everybar, 2001: 77). سودان به دلیل بحران داخلی، دیگر به‌عنوان خطر تلقی نمی‌شود، اما جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان پیچیده‌ترین و مهمترین چالش‌گر منافع اسرائیل و آمریکا در خاورمیانه مطرح می‌باشد که نه تنها در تئوری بازی با حاصل جمع صفر حذف نگردید بلکه در زمینه تسلیحات موشک‌های بالستیک بویژه در دوره دولت احمدی‌نژاد، قدرتمندتر نیز شده است.

ایالات متحده آمریکا و اسرائیل علاوه بر قرارداد همکاری استراتژیک ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱، قرارداد همکاری مشترکی نیز در (۲۱ آوریل ۱۹۸۸) امضاء نمودند. در این قرارداد علاوه بر همکاری‌های نظامی و امنیتی، ایالات متحده، اسرائیل را به‌عنوان هم‌پیمان استراتژیک خود در خارج از ناتو می‌داند. قرارداد «اتحاد استراتژیک» موجود نوعی «سیستم امنیتی منطقه‌ای» است که شالوده «منافع استراتژیک متقابل» دو دولت آمریکا و اسرائیل را معین می‌کند (Krieger, 2005). همچنین در ۳۱ اکتبر ۱۹۹۸ بنیامین نتانیا‌هو، نخست‌وزیر اسرائیل و بیل کلینتون، رئیس‌جمهور آمریکا قرارداد دفاع مشترک و ارتقای توانایی بازدارندگی دفاعی برای مقابله با موشک‌های بالستیک منطقه‌ای و یا فرامنطقه‌ای امضاء نمودند. این قراردادها تنها بخشی از همکاری‌های مشترک امنیتی دو دولت به حساب می‌آید.

امروزه غير از پنج کشور بزرگ اتمی جهان، حدود ۲۸ کشور ديگر دارای موشک‌های بالستیک می‌باشند. از بين ۲۸ کشور دارای موشک‌های بالستیک، ۱۸ کشور آن در منطقه خاورميانه قرار دارند (Lotfian, 2005: 5)، از جمله: کشورهای مصر، عربستان، لیبی، سوریه، سوډان، يمن، امارات متحده عربی، پاکستان، عراق و ایران می‌باشند که در مقاطع مختلف در صف تهديدکنندگان منافع آمريکا و اسرائيل در خاورميانه محسوب می‌شوند.

پس از حمله به عراق و حذف صدام به‌عنوان دشمن مشترک و مهم‌ترین تهديدکننده منافع متحدهان استراتژیک در منطقه خاورميانه به اتهام سلاح‌های کشتار جمعی، فاز بعدی این مبارزه علیه جمهوری اسلامی شدت گرفت. از نظر آمريکايی‌ها و اسرائیلی‌ها هدف ایران از تسليحات هسته‌ای به‌دلیل علاقه ذاتی جمهوری اسلامی ایران برای محو اسرائيل و نیز از بين بردن تمدن «يهودی - مسیحی» می‌باشد (Corsi, 2005). این ادعا برای تهییج افکار عمومی و مجامع بين‌المللی و همچنین صدور قطعنامه‌های مختلف در شورای حکام آژانس بين‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت مؤثر بوده است.

از نظر مقامات اسرائيل «جاه‌طلبی» تسليحات هسته‌ای ایران نه تنها برای اسرائيل بلکه برای کل کشورهای خاورميانه و جهان آزاد خطرناک خواهد بود.

تاکنون آمريکا و اسرائيل تلاش زیادی به‌عمل آوردند تا روسیه را در همکاری هسته‌ای با ایران در ساخت راکتور آب سبک نیروگاه هسته‌ای بوشهر منصرف کنند. این راکتور که قرار بود تا سال ۲۰۰۳ به بهره‌برداری رسد، شاهد تأخیر چند ساله بوده است و در نهایت موفق شدند در قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت در تابستان ۱۳۸۹، رای مثبت روسیه علیه ایران را به‌دست آورند. متحدهان استراتژیک در دوره اوباما با طراحی یک بازی روانی علیه ایران به‌دنبال آن هستند که مقامات ایرانی در وضعیت عدم تعادل تصمیم به رهاسازی برنامه هسته‌ای نمایند تا از این طریق سیاست برچیدن برنامه هسته‌ای ایران را تحقق بخشند.

بدین ترتیب اهداف مشترک آمريکا و اسرائيل در مبارزه با سلاح کشتار جمعی عبارتند از: حفظ برتری بازدارندگی آمريکا و اسرائيل در منطقه خاورميانه، جلوگیری از طرح دومینوی

اشاعه تسلیحات هسته‌ای در منطقه، کاهش قدرت مانور دولت‌های خاورمیانه در برابر اسرائیل و آمریکا، بسط هژمونی و تسلط بر خاورمیانه و نیز حفظ انحصار غنی‌سازی اورانیوم در جهان.

۳- همکاری هسته‌ای و فروش تسلیحات

براساس نظریه «موازنه تهدید» «استفن والت»، استراتژی نظامی اسرائیل و آمریکا علیه دولت‌های منطقه خاورمیانه ترکیبی از بازدارندگی و تهاجمی (پیشگیرانه) بوده است. اتحاد و همکاری آمریکا و اسرائیل در زمینه تسلیحات متعارف و نامتعارف شرایطی را در منطقه به وجود آورد که اعراب متقاعد شوند که از تعقیب اهداف خود صرف‌نظر کنند و حتی توجیه کافی برای دستیابی به سلاح هسته‌ای نداشته باشند.

در ۱۵ نوامبر ۱۹۵۴ رئیس‌جمهور وقت آمریکا آیزنهاور «برنامه اتم برای صلح» را اعلام نمود. با توجه به این اعلان، اسرائیل موافقتنامه‌ای را با آمریکا به منظور ساخت یک راکتور اتمی برای تحقیق و بررسی در زمینه مسائل هسته‌ای امضا کرد. علاوه بر آن قراردادهای مختلف نظامی بین آمریکا و اسرائیل امضاء شده است که شامل: قرارداد همکاری‌های نظامی بین آمریکا و اسرائیل (۱۹۶۷)، قرارداد سیستم ماهواره‌ای هشداردهنده موشکی (۱۹۹۷)، موافقتنامه همکاری استراتژیک (۱۹۸۱)، موافقتنامه همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل (۱۹۹۶)، که در این قراردادها برتری کیفی اسرائیل و ارتقای سطح توانمندی این کشور جهت «بازدارندگی» تأکید گردید (Jewish Virtual Library, 1996). همچنین قرارداد سیستم «آرو» که در سال ۱۹۹۸ امضاء گردید، به‌عنوان برنامه دفاعی مشترک آمریکا و اسرائیل طراحی شده است (Jewish Virtual Library, 1998). ایالات متحده آمریکا پس از تأسیس اسرائیل، بنا به دلایل استراتژیک و ملاحظات سیاسی، به سرمایه‌گذاری مالی و سیاسی در این سرزمین پرداخت. آمریکا به‌طور آشکار اعلام کرد که در حمایت از استقلال اسرائیل و اقتصاد آن، همواره خود را ملزم و متعهد دانسته تا اسرائیل در منطقه خاورمیانه، به‌صورت یک قدرت نظامی برتر تبدیل شود. اولین راکتور هسته‌ای اسرائیل با همکاری شرکت آمریکایی (ام. اف. اتومکس) در شهر «رشیون لیزیون» در ۲۴ نوامبر ۱۹۵۴ ساخته شد (Hamidi, 2002: 63).

برخلاف بسياري از پيش‌بيني‌ها، پايان جنگ سرد و پيشرفت‌هاي اوليه در روند صلح خاورميانه، كمك‌هاي نظامي و اقتصادي آمريكا به اسرائيل را کاهش نداده است. بيشتر كمك‌هاي مالي دولت آمريكا به اسرائيل در واقع براي كارخانجات توليد جنگ‌افزار ايالات متحده صورت مي‌گيرد. اين سود براي پيمانكاران دفاعي آمريكا با اين واقعيت چندبرابر مي‌شود كه هر انتقال تسليحاتي عمده به اسرائيل يك درخواست جديد از سوي دولت‌هاي عرب براي تسليحات اضافي آمريكا (بازگشت دلارهاي نفتي) به‌منظور مبارزه با اسرائيل فراهم مي‌سازد (Zions, 1997: 133-134).

تنها بين سال‌هاي ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۳ خريد تسليحات نظامي از ۲۳/۸ ميليارد دلار به ۶۰/۹ ميليارد دلار صعود كرد. بين سال‌هاي ۱۹۸۳ و ۱۹۹۰ اين منحنی بطور مداوم رو به صعود بوده است و در چند سال اخير با پروژه ايران هراسي باراك اوباما جهت اين منحنی به اوج خود رسيده است (Sipri, 2010). از ميان ده مصرف‌كننده عمده تسليحات در جهان هفت تاي آنها در خاورميانه هستند. بدین‌سان، خاورميانه به بزرگ‌ترين بازار تسليحاتي جهان تبديل شد كه بيش از نيمي از خريد اسلحه جهان را به‌خود اختصاص داده است (Shoonbam, 2002: 551). بنابراین، دولت‌هاي خاورميانه در معادلات جهاني اقتصادي سهم ناچيزي را متناسب با ژئوپوليتيك خود بر عهده دارند كه عمدتاً مربوط به فروش انرژي است. عملکرد كشورهاي نفتي آنها را از مسابقه رقابت‌هاي ژئواكونوميك جهاني و قدرت يافتن اقتصادي دور نگه داشته است. اين امر مهم‌ترين دليل براي دخالت و حضور بيگانگان در اين منطقه و تبديل كردن آن به يك منطقه تأمین انرژي و عرصه رقابت‌هاي استراتژيك قدرت‌هاي بزرگ شده است (Poorahmady & Hosaini Karani, 2009: 132). با وجود وضعيت نابسامان اقتصادي كشورهاي منطقه خاورميانه، ايالات متحده همچنان به تشويق صادرات سلاح با هدف حمايت از منافع تسليحاتي خود ادامه مي‌دهد. طبق اظهارات انجمن كنترل سلاح‌هاي واشينگتن دي. سي، از زمان جنگ خليج فارس كشورهاي منطقه، قراردادهايي به ارزش ۳۶ ميليارد دلار براي خريد سلاح از آمريكا، امضاء کرده‌اند. آمارهاي رسمي حاكي است كه اسرائيل نيز پنجمين صادركننده تسليحات در جهان است (Asgary, 2004: 157). بنابراین دولت آمريكا و اسرائيل به‌عنوان سردمداران تنش و بحران

در منطقه خاورمیانه بزرگ‌ترین بازار تسلیحاتی جهان را احداث نمودند. بر اساس گزارش «مؤسسه تحقیقات صلح بین‌الملل استهکلم»^۱ هزینه نظامی جهان، نسبت به سال ۲۰۰۸ حدود ۹/۵ درصد و نسبت به سال ۲۰۰۰ حدود ۴۹ درصد رشد داشت. این مؤسسه هزینه نظامی جهان را با توجه به شرایط افغانستان و خاورمیانه، برای سال ۲۰۱۰ رقم فزاینده‌ای را پیش بینی می‌کند (Sipri, 2010). بنابراین، در استراتژی ابرقدرت‌ها و قدرت‌های جهانی، منطقه خاورمیانه به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک مناسب‌ترین منطقه برای بازار تسلیحات و مسابقه تسلیحاتی محسوب می‌شود. اصولاً، قدرت‌های فرامنطقه‌ای تولیدکننده تسلیحات، برای حفظ و تداوم منافع ناشی از فروش تسلیحات، از تنش موجود میان کشورهای منطقه با شرط حفظ توازن نسبی بین آنها، راضی و خشنود می‌باشند. دولت آمریکا به منظور حفظ و استمرار منافع و درآمدهای کلان حاصل از فروش تسلیحات، خطر به اصطلاح «اسلام انقلابی» به مرکزیت جمهوری اسلامی ایران، تلاش مضاعفی را در پیش گرفته است (Akhbari & Ayazi, 2007: 46).

بر خلاف تصورات موجود، باراک اوباما از حزب دموکرات که به عنوان شخصیت صلح طلب تلقی می‌شد، ولی آمار و مؤلفه‌های فوق‌گویای این واقعیت است که در دوره ریاست جمهوری او بی‌ثباتی و به تبع آن مسابقه تسلیحاتی در مناطق مختلف جهان بویژه خاورمیانه سیر صعودی داشته است. بنابراین، بر اساس پژوهش حاضر در مبحث تسلیحات می‌توان گفت، دولت‌های آمریکا و اسرائیل به عنوان متحدان استراتژیک، سردمداران تنش و بحران در منطقه خاورمیانه و نیز بزرگ‌ترین بازار تسلیحاتی جهان را فراهم ساختند.

آمریکا نه تنها در ساخت سلاح‌های هسته‌ای و نیز فروش تسلیحات متعارف با اسرائیل همکاری می‌کند، بلکه در سازمان‌های بین‌المللی نیز همکاری نزدیکی با این دولت به عمل می‌آورد. برای نمونه در ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۶ کشورهای اسلامی با صدور قطعنامه‌ای در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درخصوص محکومیت برنامه اتمی اسرائیل و پیوستن آن به معاهده

1- Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)

«NPT» با ۸۹ رأی به توافق رسیدند، اما آمریکا و اسرائیل نسبت به این قطعنامه رأی مخالف دادند. این موضوع در سال ۲۰۱۰ نیز با اجماع بالاتری به تصویب رسید، ولی به دلیل روابط ویژه و حمایت گرایانه متحدان استراتژیک قطعنامه‌های صادره اجرایی نمی‌شود. با وجود گذشت بیش از دو دهه از پایان جنگ سرد، بیش از ۱۲ هزار جنگ افزار هسته‌ای در جهان وجود دارد. با توجه به شکل‌گیری دومینوی انقلابات در خاورمیانه دولت‌های مردمی می‌توانند همانند اجماع‌نظر در ممنوعیت سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک در کمیسیون سلاح‌های کشتار جمعی، خواستار منع تولید و کاربرد تسلیحات اتمی شوند. همچنین این دولت‌ها می‌توانند با استفاده از فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی، دولت اسرائیل را وادار به امضای معاهده «NPT» کنند.

نتیجه‌گیری

بر اساس چارچوب تئوریک و مطالب ارائه شده، می‌توان گفت روابط میان آمریکا و اسرائیل، به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین و سؤال‌برانگیزترین موضوعات روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. اهمیت بررسی مسئله روابط پنهان و آشکار میان ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، به دلیل تأثیرگذاری این اتحاد بر منافع و مصالح دولت‌های خاورمیانه است که از زمان تأسیس دولت اسرائیل و حضور فعالانه ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه تاکنون ادامه داشته است. از زمان جنگ جهانی دوم، به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک منطقه خاورمیانه، (به‌عنوان مهمترین منطقه تأمین‌کننده انرژی و محور مواصلاتی جهان)، همواره مورد توجه دولتمردان ایالات متحده آمریکا بوده است. از این‌رو، حمایت از تأسیس یک پایگاه مطمئن در منطقه خاورمیانه، براساس فهم و مصلحت سیاست‌گذاران، رؤسای جمهور و نخبگان سیاست خارجی این کشور ضرورت اجتناب‌ناپذیر یافت.

براساس نظریه نئورئالیسم، در نظام فاقد مرجع تضمین‌کننده بقا و منافع، دولت‌ها به دلیل حفظ بقا و ارتقای منافع ملی تلاش می‌کنند تا با سایر واحدهای سیاسی، روابط برقرار سازند. در بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره علل روابط منحصر به فرد میان دو دولت، برخی بر گروگان‌گیری سیاست خارجی آمریکا توسط اسرائیل، تأکید می‌ورزد. عده‌ای معتقدند که

اسرائیل به‌عنوان «سرمایه استراتژیک» برای آمریکا در قلب خاورمیانه به حساب می‌آید و کمک‌های آمریکا به این دولت با هدف دستیابی به اهداف استراتژیک خود در منطقه خاورمیانه صورت می‌پذیرد. با توجه به شاخصه‌های روابط میان دو دولت در این مقاله، نشان داده شد که بنیان این روابط بر اساس «منافع استراتژیک مشترک و متقابل» استوار است. همان‌گونه که مطرح شد، متحدان استراتژیک در تأمین منافع عمدتاً به‌طور مشترک عمل می‌کنند، اما گاه ممکن است اهداف‌شان مشابه و یکسان نباشد. اصولاً، تهدیدهای امنیتی، سیاسی و اقتصادی متحدان استراتژیک علیه دولت‌های خاورمیانه مرتبط با هم صورت می‌پذیرد که نشانگر منافع مشترک دو دولت در امور خاورمیانه است. مهمترین مسئله برای ایالات متحده در خاورمیانه تأمین منافع اقتصادی است و برای اسرائیل حفظ امنیت اهمیت محوری دارد. ایالات متحده برای دستیابی به منافع ملی خود بویژه منافع تأمین انرژی در خاورمیانه، حتی حاضر است متحدان قدیمی خود را کنار بگذارد و یا قربانی کند. برای نمونه این کشور در زمان حمله به عراق پس از مخالفت فرانسه، طیفی از تحریم‌ها را علیه پاریس که متحد سنتی واشینگتن بوده و در چارچوب فلسفی و فکری یکسانی قرار دارند اعمال نمود و در نهایت فرانسه را وادار به اطاعت و نیز حکومت مورد حمایت پیشین خود در عراق (صدام حسین) را سرنگون ساخت.

از زمان شکل‌گیری دولت اسرائیل، صلح و امنیت در این منطقه با چالش جدی مواجه شده است و اتحاد استراتژیک آمریکا با این دولت، بر میزان این ناامنی‌ها افزوده است. متحدان استراتژیک به‌دلیل فقدان اتحاد دولت‌های خاورمیانه بهترین روش برای حل معادلات منطقه‌ای را «بازی با حاصل جمع صفر» و «تقویت اتحاد خود» و «جلوگیری یا تضعیف اتحاد دولت‌های اسلامی خاورمیانه»، می‌دانند. از آنجایی که پیامدهای اتحاد میان آمریکا و اسرائیل بر دولت‌های خاورمیانه از جمله جمهوری اسلامی به‌عنوان مهمترین دولت تأثیرگذار در منطقه، تأثیرات منفی داشته است، این دولت‌ها می‌توانند با استفاده از کلیه قابلیت‌های خود از جمله عوامل ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و نیز عوامل فرهنگی و ایدئولوژی و همچنین با مرتفع نمودن موانع همگرایی و فراهم آوردن زمینه‌های اعتمادسازی، تنش‌زدایی، امنیت دسته‌جمعی، همیاری‌ها و مبادلات منطقه‌ای، هم‌تکمیلی اقتصادی، هنجارسازی مبتنی بر مدیریت تحول، هویت‌گرایی

فکری و فرهنگی و نهادینه‌سازی آنها دست به اتحاد بزنند. این اتحاد می‌تواند در مقابل قدرت متحدان استراتژیک آمریکا و اسرائیل ایجاد موازنه نماید. برقراری این موازنه در مقابل اتحاد آمریکا و اسرائیل ضرورتاً به معنای به‌کارگیری قدرت سخت‌افزاری نیست، چرا که امروزه تأثیرات قدرت نرم‌افزاری از جایگاه ممتازی در معادلات سیاست بین‌الملل برخوردار است. در این بین نقش جمهوری اسلامی ایران در به‌وجود آوردن چنین اتحادی با توجه به تحولات انقلابی و آزادی‌خواهی مردم خاورمیانه و سقوط دولت‌های وابسته، حائز اهمیت است. ایران می‌تواند با تقویت عوامل همگرایی و تمرکز بر اقدامات وسیع دیپلماسی و تداوم سیاست تنش‌زدایی، در ایجاد همبستگی و اتحاد میان کشورهای اسلامی در مقابل اتحاد آمریکا و اسرائیل ایجاد بازدارندگی کند. بنابراین، دولت‌های اسلامی خاورمیانه برای رهایی از ناامنی موجود در منطقه، چاره‌ای ندارند یا باید سیطره متحدان استراتژیک را برای آینده نامعلوم تحمل نمایند و یا باید در مقابل «اتحاد متحدان استراتژیک» به «استراتژی موازنه تهدید» روی بیاورند.

قدردانی

نگارنده بر خود لازم می‌داند از معاونت پژوهشی دانشگاه مازندران به‌جهت فراهم ساختن فرصت انجام پژوهش حاضر تشکر و قدردانی به‌عمل آورد.

References

1. Abolfath, Amirali and Gholipoor, Arezoo (2003); Strategic Assessment United States of America, Abrar Moaser, Tehran [in Persian].
2. Akhbari, Mohammad and Ayazi, Seyed Mohammad Hadi (2007); Condition of the Middle East in the Geopolitical Structure in Third Millennium, Geopolitics Quarterly, Vol. 3, No. 3, Tehran [in Persian].
3. Almasiri, Abdulvhab (2000); Israeli security debate: Theoretical basis and practical considerations, Translation to Persian by: Asghar Eftekhari, Regional Studies Quarterly; Israel Studies – United State Studies, Vol. 5, Tehran [in Persian].
4. Asgary, Hossein (2004); Israeli's arms diplomacy, Abrar Moaser, Tehran [in Persian].
5. Ball, George W. & Douglas B. Ball (1992); The Passionate Attachment with Israel: 1947 to the Present, New York & London: W.W. Norton & Company.
6. Barber, James and Smith, Michael (1995); the nature of foreign policy: in the world of interdependence of countries, Translation to Persian by: Seyed Hossein Seifzadeh, Ghoumes Publications, Tehran [in Persian].
7. Bard, Mitchell G. (2010); The Evolution of Strategic Cooperation, at: <http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel.html>.
8. Bard, Mitchell G. (2011); Roots of U.S.-Israel Relationship, at: <http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/Roots-of-US-Israel.html>.
9. Brecher, Michael (1972); The Foreign Policy System of Israel: Setting, Images, Process, London: Oxford University Press.
10. Chomsky, Noam (1990); Destiny Triangle: United States, Israel and the Palestinians, Translation to Persian by: Hormoz Homayounpoor, Agah Publications. Tehran [in Persian].
11. Corsi, Jerom R (2005); Atomic Iran: How the Terrorist Regime Bought the Bomb and American Politicians, Nashville, Tennessee: WND Books.
12. Danziger, Raphael and Bradley Gordon (1995); End American Aid to Israel?: No, it Remains Vital, Middle East Quarterly, September, at: <http://neforum.org/article.html>.
13. Findley, Paul (1999); Deliberate Deceptions; Facing the Facts about the U.S.-Israeli Relationship, Translation to Persian by: Mohammad Hossein Ahoos, Ministry of Foreign Affairs. Tehran [in Persian].

14. Gergis, Fuvaz. A (2003); United States and Political Islam: confrontation of cultures or conflict of interest, Translation to Persian by: Seyed Mohammad Kamal Sorodian, Research Institute for Strategic Studies, Tehran [in Persian].
15. Ghavam, Abdolali (2004); Principles of foreign policy and international politics, SAMT Publications, Tehran [in Persian].
16. Green, Stephen J (1984); Taking Sides: America's Secret Relations with a Militant Israel, New York: William Morrow and Co.
17. Green, Steven (1989); Siding; Secret relations between Israel and United States, Bonyad, Tehran [in Persian].
18. Hajjar, Sami G (2000); The U.S. and Islamic Fundamentalism in American Foreign Policy, Pukin: McGraw-Hill.
19. Hamidi, Ghenas Alhamidi (2002); the place of nuclear weapons in Israel's strategic thinking Translation to Persian by: Esmaeil Eghbal, Imam Hossein University Publications, Tehran [in Persian].
20. Helal, Reza (2004); Christian Zionist and United States fundamentalism, Translation to Persian by: Ali Janati, Adyan Publications, Tehran [in Persian].
21. Jackson, Robert and Sorenson, George (2004); Introduction to International Relations, Translation to Persian by: Mehdi Zakerian and et al, Mizan Publications, Tehran [in Persian].
22. Jentleson, Bruce W. (2000); American Foreign Policy: The Dynamics of Choice In the 21st Century, New York: W.W. Norton.
23. Jewish Virtual Library (1996); Counterterrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United States of America (April 30), at: <http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel>.
24. Jewish Virtual Library (1996); Counterterrorism Cooperation Accord Between the Government of the State of Israel and the Government of the United States of America (April 30); at: <http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel>.
25. Jewish Virtual Library (1998); Joint Statement of the U.S.-Israeli Interparliamentary Commission on National Security, (September 17); at: <http://www.Jewishvirtuallibrary.org/Jsource/US-Israel/Jtpar>.
26. Khosravi, Alireza and Mirmohammadi, Mehdi (2004); Review of objectives, programs and areas of Israel's presence in Iraq after Saddam, Middle East Book, Abrar Moaser, Tehran [in Persian].
27. Krieger, Doug (2005); the US-Israel Strategic Alliance. December 3, at: http://www.the-tribulation-network.com/dougekrieger/your_covenant_with_death.html.

28. Lotfian, Saeideh (2005); Estimation of the threat of mass destruction Weapons in the Middle East and ways to deal with it, Middle East Studies Quarterly, Vol. 12, No. 2, Tehran [in Persian].
29. Mark, Clyde R (2003); United States Aids to Israel, Translation to Persian by: Ehsan Movahedian, Bulletin of the Research Institute for of Strategic Studies, No. 138, Tehran [in Persian].
30. Mearsheimer John & Stephen Walt (2006); Israel Lobby Driving US Foreign Policy, 27th March, at: <http://www.Story.Northkoreatimes.com/index.php/ct/g/cid>.
31. Miller, Anita, Jordan Miller and Sigalit Zetouni (2004); Sharon: Israel's Warrior-Politician, Chicago: Chicago Publishers & Oliver Publishing.
32. Moshirzadeh, Homeira (2004); Realism, liberalism and United State war against Iraq, Foreign Policy Journal, Vol. 18, No. 3, Tehran [in Persian].
33. Nami, Mohammad Hassan and Abbasi, Alireza (2009); Analysis of the Geo-economical Position of Iran in the Middle East, Geopolitics Quarterly, Vol. 5, No. 2, Tehran [in Persian].
34. Naor, Arye & Shimon Peres (1993); the New Middle East, New York: Henry Holt & Co.
35. Neff, Donald (1995); Fallen Pillars, Washington D.C: Institute for Palestine Studies.
36. Neff, Donald (2007); the hostage of United State's foreign policy by Israel, Translation to Persian by: International Group, Journal of Defense Policy, Vol. 5, No. 18, Tehran [in Persian].
37. Nye, Joseph (2004); Soft Power and American Foreign Policy, Political Science Quarterly.
38. Organiski, Kenneth (1990); the 36 Billion Bargain: Strategy and Politics in US Assistance to Israel, New York: Columbia University Press.
39. Ori Bar, Joseph (2001); Towards a paradigmatic evolution in Israel's national security theory, Translation to Persian by: Masoud Ariaenia, Regional Studies Quarterly; Israel Studies - United State Studies, Vol. 9, Tehran [in Persian].
40. Peres, Shimon (1993); The New Middle East, U.S: Random House.
41. Poorahmady, Hossein & Hosaini Karani, Seyed Rasool (2009); Geopolitics of Persian Gulf oil states and the challenges of economic globalization, Geopolitics Quarterly, Vol. 5, No. 1, Tehran [in Persian].
42. Rabeya, David (2003); Fundamentalism: Roots, Causes and Implications, USA: Xlibris Corporation.
43. Ragaa Garaudy (1999); the trial of Israel Zionism, Translation to Persian by: Jafar Yareh and et al, Kyhan, Tehran [in Persian].
44. Ross, Larry (2003); Israel U.S. V.S Palestine & the Middle East, October, at: <http://www.nuclear free. 1ynx.co.html>.

45. Sariolghalam, Mahmood (2002); Theoretical Foundations of the Bush administration's foreign policy, *Regional Studies Quarterly; Israel Studies – United State Studies*, Vol. 13, Tehran [in Persian].
46. Schoenbaum, David (1993); *The United States and the State of Israel*, New York: Oxford University Press.
47. Schon Bam, David (2001); *United States and Israel Translation to Persian by: Mohammadreza Maleki*, Political and International Studies Office. Tehran [in Persian].
48. Schweller, Randall L (1994); Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back in, *International Security*, Vol. 19, No. 1, summer.
49. Schweller, Rondall (1994); Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back In. *International Security*. Vol. 19, No. 1, (Summer).
50. Schweller, Rondall (1994); Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back In. *International Security*. Vol. 19, No. 1, (Summer).
51. Shahak, Israel (1997); *Open Secrets: Israel Nuclear and Foreign Policies*, London: Pluto Press.
52. SIPRI, (2010); *World Military Spending*, at: <http://www.globalissues.org/article/75/world-military-spending>.
53. Solaimani, Mohammad Bagher (2000); *the Actors of the Middle East peace process*, Ministry of Foreign Affairs, Tehran [in Persian].
54. Stiri John (2001); *the role of pressure groups in shaping of United State's foreign policy in the Middle East*, Translation to Persian by: Hojjat Rasooli, *Regional Studies Quarterly; Israel Studies – United State Studies*, Vol. 9, Tehran [in Persian].
55. Walt, Stephen (1987); *the Origins of Alliances*, Ithaca, New York: Cornel University Press.
56. Walt, Stephen (1997); *The Progressive Power of Realism*. *The American Political Science Review*, Vol. 91, No. 4,
57. Waltz, Kenneth N (1979); *Theory of International Politics*, New York: Random House.
58. Weber, Mark (2004); *A Look at the Powerful Jewish Lobby in America*. Feb 13, at: <http://www.ihr.org/Leaflets/Jewishlobby.html>.
59. Wiley, Thomas (1983); *American Christianity: The Jewish State and the Arab-Israeli Conflict USA*: Georgetown University.
60. Zions, Stephen (2007); *Strategic functions of United States contribution to Israel*, Translation to Persian by: International Group, *Journal of Defense Policy*, Vol. 5, No. 18, Tehran [in Persian].
61. Zunes, Stephen (2003); *Understanding the U.S.-Israel Relationship*, February, at: <http://www.forusa.org/fellowship/Jan-Feb-03/zunes.html>.